

انترناسیونال

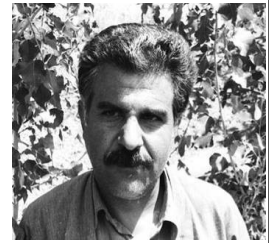


حزب کمونیست کارگری ایران

شماره ۸۳۱

جمعه ۸ شهریور ۱۳۹۸، ۳۰ اوت ۲۰۱۹

یاد غلام کشاورز و صدیق کمانگر دو تن از قربانیان ترورهای جمهوری اسلامی گرامی باد!



سی و یکمین سالروز ترور این دو چهره محبوب در تاریخ ۱۵ سپتامبر مراسمی در استکلهم برگزار میگردد.

یادشان برای

همیشه گرامی باد!

(انترناسیونال)

تروریسم جمهوری اسلامی در داخل و خارج کشور جان ده ها هزار نفر را گرفته است. با پایان جنگ ایران و عراق حکومت اسلامی به موازات قتل عام در زندانها، به یک سلسله اقدامات تروریستی در خارج کشور روی آورد که با هدایت مستقیم مقامات بالای جمهوری اسلامی و مشخصا هاشمی رفسنجانی برنامه ریزی و اجرا شد. دهها فعال سیاسی شناخته شده در یک رشته عملیات تروریستی در خارج کشور ترور شدند. دو تن از این فعالین، دو کمونیست برجسته و شناخته شده غلام کشاورز و صدیق کمانگر بودند که در فاصله کوتاهی ترور شدند. غلام کشاورز در ۲۶ اوت ۱۹۸۹ برابر با ۴ شهریور ۱۳۶۸ و صدیق کمانگر در ۱۳ شهریور همان سال هدف تروریست های جمهوری اسلامی قرار گرفتند و جان باختند. در

مراسم یاد بود

یکشنبه ۱۵ سپتامبر از ساعت ۱۳:۳۰ در محل:
Skarpnack Kulturhus
Skarpnack alle 25
12833 Skarpnack

پس از پایان مراسم حرکت بطرف مزار غلام کشاورز برای نصب سنگ سکندری از ساعت ۱۶

برای اطلاعات بیشتر با شماره تلفن هرمزرها ۰۰۴۶۷۳۷۸۹۶۵۰۵ تماس بگیرید!

”کمپین سنگهای سکندری“

از خط قرمز جنگ تا چراغ سبز مذاکره

مصاحبه کانال جدید با حمید تقوایی
در مورد سفر ظریف به فرانسه
و احتمال مذاکره

صفحه ۲

کارگران در هفته ای که گذشت:

*کارگران هپکو دوباره به میدان آمدند

*بیانیه ۸ زندانی سیاسی در اعتراض به عدم درمان زندانیان بیمار در زندانهای کشور

*جامعه علیه احکام وحشیانه شلاق و زندان

*کمپین مخالفت و اعتراض سراسری به فروش دارایی ها و اموال سازمان تامین اجتماعی (شهلا دانشفر)

صفحه ۳

انترناسیونال می پرسد:

اصغر کریمی، نسرين رضانعلی و شهلا دانشفر پاسخ میدهند:

در پاسخ به تهدیدات
رئیس و دادستانی:
همه اعتراضات کارگری
سیاسی است!
اصغر کریمی

مراسم بزرگداشت شریف باجور:
برگی دیگر از رزمندگی و شور
انقلابی

نسرين رضانعلی

تجمعات بازنشستگان:
بسوی تجمعات و
اعتصابات سراسری
شهلا دانشفر

صفحه ۵

نامه سرگشاده مینا احدی به جیانی اینفانتینو
رئیس فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا)

در مقابل زن ستیزی حکومت اسلامی کوتاه نیاید!

صفحه ۸

کیفرخواست مردم ایران علیه کشتار ۶۷ و جنایات جمهوری اسلامی
(حزب کمونیست کارگری ایران)

یکی از جنایات جمهوری اسلامی کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ است. با توجه به سالروز این جنایت هولناک اطلاعیه حزب کمونیست کارگری ایران که سه سال قبل در این مورد منتشر شده است، مجددا در انترناسیونال درج میشود. (انترناسیونال)

صفحه ۸

چرا انقلاب ۵۷ شکست خورد؟

دیدگاه یک فعال سیاسی از مشاهدات خود در مورد شکست انقلاب ۵۷
بهزاد مهرآبادی

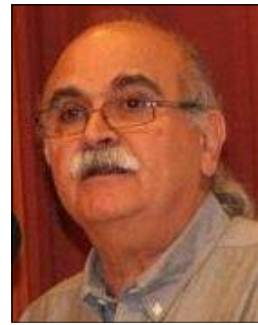
صفحه ۹

نام ستار بهشتی نباید با نام ترامپ آلوده شود

کاظم نیکخواه

صفحه ۱۵

از خط قرمز جنگ تا چراغ سبز مذاکره مصاحبه کانال جدید با حمید تقوایی در مورد سفر ظریف به فرانسه و احتمال مذاکره



حمید تقوایی

ساناز سینائی: حضور ظریف در فرانسه همزمان با نشست جی ۷ که با توافق ترامپ انجام شد و بدنبال آن صحبت های ضد و نقیض روحانی و دیگر مقامات حکومتی، بار دیگر بحث مذاکرات پشت پرده جمهوری اسلامی با دولت آمریکا را در رسانه ها مطرح کرده است. در این زمینه با حمید تقوایی گفتگو میکنیم.

حمید تقوایی شما بارها گفته اید که در پشت رجزخوانی ها و پروپاگاندا جمهوری اسلامی علیه مذاکره با دولت آمریکا، احتمال مذاکره بیش از هر احتمال دیگری است. آیا میتوان گفت با اتفاقات اخیر وقت مذاکره فرارسیده است؟

حمید تقوایی: به نظر من هنوز نمیتوان گفت که در کوتاه مدت، مثلا عرض چند هفته آینده، مذاکره ای سر خواهد گرفت. البته ماکرون که نقش میانجی را بعهده گرفته و همینطور خود ترامپ از امکان ملاقات و مذاکره در عرض چند هفته آینده صحبت کرده اند اما با اینهمه نمیشود گفت این اتفاق خواهد افتاد. ولی میتوان گفت که امروز احتمال نشستن دو طرف بر سر میز مذاکره از هر زمان دیگر بیشتر است.

همانطور که شما اشاره کردید ما از ابتدا تاکید میکردیم که در پشت این رجزخوانی ها و تبلیغات لفظی در نهایت هر دو طرف هدف مذاکره را

دنبال میکنند و میخواهند از این طریق مساله حل بشود. بالا گرفتن تنش جنگی و اقدامات نظامی به نفع هیچکدام نیست. از زمان خروج دولت آمریکا از برجام و تحریمهای جدید رابطه دولت آمریکا و جمهوری اسلامی فازهای مختلفی را طی کرده است. دوره ای این تنش اوج گرفت و ما ناظر حملات موردی به کشتی ها و گروگان گیری آنها و ساقط کردن پهبادها و تحولاتی از این قبیل بودیم. ولی الان میتوان گفت این دوره را طرفین پشت سر گذاشته اند و دارند زمینه های حل و فصل دیپلماتیک مساله از طریق مذاکره را فراهم میکنند.

ساناز سینائی: آیا چراغ سبز دولت روحانی برای مذاکره با مخالفت خامنه ای و فرماندهان سپاه که همواره مشغول پروپاگاندا علیه آمریکا و علیه این چراغ سبزه هستند، روبرو نمیشود؟

حمید تقوایی: مقامات حکومت همیشه این نقش دوگانه را بازی کرده اند. در دوره مذاکرات برجام هم همین طور بود. به نظر من اینکه همزمان با نشست جی ۷ ظریف برای گفتگو به فرانسه رفت نمیتواند بدون اطلاع و تائید خامنه صورت گرفته باشد. مذاکرات برجام هم تماما با تائید خامنه ای صورت گرفت. در عین حال در

تمام این مدت شاهد بودیم که در سطح علنی خامنه ای از این روند انتقاد میکند و یا ملاحظات و شرایط سختی را مطرح میکند و جناح اصولگرا هم به تبع او با هر نوع رابطه با آمریکا شدیداً مخالفت کرده است. این ویتترین تبلیغاتی است که حکومت در هر حال ناگزیرست حفظ کند. این ضدآمریکائی گری را لازم دارند و همیشه حتی زمانی که در پشت پرده مشغول تدارک مقدمات مذاکره هستند، این نوع تبلیغات را ادامه میدهند. در دوره برجام اینطور بود و الان هم همینطور است.

میدانید که دو روز بعد از اینکه روحانی گفت بخاطر منافع ملی با هرکسی مذاکره خواهد کرد اعلام کرد تا وقتی آمریکا به برجام برنگردد و تحریمها را ملغی نکند و غیره مذاکره ای در کار نخواهد بود. ظریف هم همین را تکرار کرد. معلوم نیست اگر با مذاکره مخالف بوند چرا ظریف را به محل نشست جی ۷ فرستادند! میخواهم بگویم این یک نوع تانگوی سیاسی است. یک نوع عقب رفتن و جلو آمدن است برای اینکه بالاخره هر یک از طرفین با شرایط بهتری از نظر خودشان سر میز مذاکره بروند. تا آنجا که به جمهوری اسلامی مربوط میشود تبلیغات ضدآمریکائی همیشه جزئی از سیاست این حکومت خواهد بود حتی تا روز آخری که مشغول مذاکره بشوند.

ساناز سینائی: در صورت مذاکره محورهای سازش و توافق چه میتواند باشد؟ حقوق بشر چه جایی در مذاکرات خواهد داشت؟

حمید تقوایی: به نظر من حقوق بشر مطرح نیست و هیچ وقت مطرح نبوده. دفاع از حقوق بشر پوشش تبلیغاتی

دولتهای غربی است برای آنکه در قالب آن اهداف و منافع خودشان را در سیاستها و روابط و دیپلماسی بین المللی دنبال کنند. اینجا هم موضوع همین است. بخصوص دولت ترامپ حتی در لفظ هم کاری به حقوق بشر ندارد. اصلا وارد این میدان نمیشود. بنابراین در این مورد بحث حقوق بشر هیچ جایی نخواهد داشت. مساله بر سر سیاستهایی است که دولت آمریکا میخواهد در منطقه دنبال کند و از آن طرف سیاستهایی که جمهوری اسلامی دنبال میکند. مذاکرات قرارست نقطه سازشی بین این دو پیدا کند. بخصوص هدف دولت ترامپ اینست که جمهوری اسلامی را در چهارچوب سیاستهای منطقه ای آمریکا قرار بدهد، یعنی جلوی دخالتگرهای او در سوریه و عراق و یمن را بگیرد، رابطه او با حزب الله لبنان را قطع کند و تبلیغات ضد اسرائیلی اش را متوقف کند و غیره. اینها را دولت ترامپ از ابتدا اعلام کرده است. الان اگر ادعا میکند هیچ پیش شرطی ندارد و حاضرست بدون هیچ پیش شرطی سر میز مذاکره حاضر بشود به این خاطرست که فکر میکند شرایط به نفع او در حال تغییر است و تا حد زیادی هم همینطور است. فشارهای تحریمهای اقتصادی بر جمهوری اسلامی آنقدر شدید شده است که ناگزیر است برای رفع تحریمها به بسیاری از شرایط دولت آمریکا تن بدهد. دولت ترامپ میداند زمان به نفع اوست و بهمین خاطر اعلام میکند هیچ پیش شرطی نداریم. ولی وضعیت جمهوری اسلامی که در منگنه قرار گرفته کاملا متفاوت است. مساله عاجل او رفع تحریمها است و بهمین دلیل از بازگشت دولت آمریکا

به برجام و رفع تحریمها بعنوان پیش شرط مذاکره سخن میگوید. با اینهمه جمهوری اسلامی در نهایت مجبوراست به مذاکره تن بدهد و این مانورها برای آنست که از موضع قویتر و با کارتهای بیشتری سر میز مذاکره حاضر بشود. با این امید که به فشارها و شرایط آمریکا تماما تسلیم نشود و لاقل برخی از شرایط او را کنار بگذارد و به نحوی در همان ادامه برجام به توافق برسد.

ساناز سینائی: آیا احتمال جنگ و کش و قوس های نظامی منتفی است؟

حمید تقوایی: این احتمال هیچوقت منتفی نیست. در تحولات سیاسی نمیتوان با قاطعیت گفت اتفاقی اصلا رخ نخواهد داد. ولی به نظر من احتمال جنگ و درگیری نظامی خیلی ضعیف است و حتی نسبت به چند ماه گذشته بسیار ضعیف تر شده است. در همان زمان هم ما اعلام کردیم احتمال غالب اینست که طرفین به سمت مذاکره حرکت بکنند و همین اتفاق افتاد. امروز، همانطورکه اشاره کردم بعد از مراحل اولیه ای که این تنش پشت سر گذشت، بحث از هر دو طرف در مورد مذاکره و شرایط آن و غیره هست. دیگر دوره گروگانگیری کشتیها و حمله به پهبادها و غیره گذشته و طرفین وارد فاز دیپلماسی و زمینه سازی برای مذاکره شده اند. الان با این شرایط روبرو هستیم ولی علیرغم اینها ممکن است یک حادثه و جرقه ناخواسته ای تنشهای جنگی را بالا ببرد و به درگیری نظامی منجر بشود. این احتمال تماما منتفی نیست ولی بسیار ضعیف است.*

کارگران در هفته ای که گذشت

کارگران هپکو دوباره به میدان آمدند

یک خبر مهم در این هفته از سرگیری اعتراضات کارگران هپکو است. در این هفته کارگران هپکو در وسط شهر راهپیمایی کردند، مقابل استانداری و دادگستری شهر تجمع برپا داشتند و برای رساندن صدای اعتراضشان مسیر راه آهن را بستند. محور اصلی اعتراض کارگران هپکو دزدی ها و در نتیجه آن به بحران کشیده شدن تولید و بلاتکلیفی این کارخانه و به خطر افتادن زندگی و معیشتشان است. یک قلم بزرگ دزدی در هپکو فروش آن تنها به مبلغ ده میلیون است که موجب بالاگرفتن نزاعهای درونی خودشان بر سر چپاول سهام این کارخانه نیز شده است. یک قلم دیگر بالاکشیدن چندین ماه دستمزد کارگران است و دولت هم که یکسر این خوان یغما نشسته است یک سال و نیم است که کارگران را سر میدواند.

بدین ترتیب آنچه امروز در هپکو میگذرد داستان مشابهی مثل نیشکر هفت تپه و گروه ملی و بسیاری از کارخانجات دیگر است که خود حکومت از آنها به عنوان کانون های "بحران" کارگری نام میرسد.



شهلا دانشفر

اینها کارخانجاتی هستند که در آنها کارگران در جلوی صف اعتراض علیه بساط دزدسالار کل حاکمیت سرمایه داری وحشی ایستاده اند. چرا که اعتراض علیه دزدها کل نظام را مورد نشانه قرار میدهد. به عبارت روشنتر اعتراضات در این مراکز از اعتراض به دزدی ها کلید میخورد و بعد دامنه آنها به اعتراض علیه فقر، گرانی، تبعیض ها و فاصله عظیم طبقاتی در سطح جامعه کشیده شده و حماسه هایی از نوع هپکو و نیشکر هفت تپه و گروه ملی آفریده میشود. در تجمع روز سوم شهریور کارگران هپکو در همین هفته یکی از کارگران معترض در رابطه به وضعیت نا بسامان کارخانه و با اعلام اینکه دیگر از هیچکس هراسی ندارد، میگوید: "اینجا احساس میکنم مثل هندوستان است. میروی پاسگاه شاکمی میروی می بینی رئیس پاسگاه با دزد است. میروی دادگاه می بینی قاضی با دزد است. میروی سراغ بالاسر می بینی با دزد است. عزیز من چرا کارخانه را به ده میلیون فروختید؟" بدین ترتیب کل سرمایه داری دزدسالار حاکم را به چالش میکشد. همین کارگران سه

سال پیش نیز در اعتراض به معضلاتی که امروز نیز با آن دست به گریبانند به خیابان آمدند و ۱۶۰۰ کارگر این کارخانه در وسط شهر مارش رفتند و سرود انقلابی "زیر بار ستم نمیکنیم زندگی، جان فدا میکنیم در ره آزادی" را سر دادند و بعد از آن سرود آنان به سرود آزادی در بسیاری از مراکز کارگری و اعتراضات اجتماعی تبدیل شد. در نیشکر هفت تپه نیز اعتراضات علیه دزدی ها و اختلاسها شدت گرفت و در کوران آن اسماعیل بخشی رهبر محبوب کارگران طی سخنرانی ای تاریخی در جمع بزرگ کارگران و مردم شهر شوش اعلام کرد و گفت برای جلوگیری از اختلاس ها از بالا تا پایین راهکارش ایجاد شوراهای مستقل کارگری و مردمی است و با شعار نان، کار، آزادی، اداره شورایی نه فقط در برابر کارگران نیشکر هفت تپه بلکه در برابر کل جامعه راه نشان داد. این ها همه نقطه عطف هایی در جنبش کارگری است و سیر عروج جنبش کارگری در جلوی صحنه سیاسی جامعه است که با خود گفتمانها چپ، رادیکال و انسانی را به جلو آورده است. و در ادامه چنین تحولات سیاسی تاریخی است که امروز دوباره کارگران هپکو به خیابان آمده اند و سرها بطرف آنها چرخیده است.

بیانیه ۸ زندانی سیاسی در اعتراض به عدم درمان زندانیان بیمار در زندانهای کشور

۸ زندانی سیاسی به اسامی جعفر عظیم زاده، علی رضا گلیپور، سهیل عربی، روح الله مردانی، مطلب احمدیان، ناصر فهیمی، حمید کاشانی،

محسن حاجی محمدی از بند ۸ زندان اوین در چهارم شهریور ماه طی بیانیه ای اعتراض خود را به محرومیت زندانیان بیمار از حق درمان در زندانهای کشور اعلام کرده اند. در این بیانیه ضمن اشاره به "طرح هزینه های درمان" حکومت برای زندانیان در اوین و دیگر زندانها و ابعاد غیر انسانی آن و ابعاد فاجعه بارش در هفت ماهی که از اجرایش میگذرد، از افکار عمومی اعلام دادخواهی شده است. براساس "طرح هزینه های درمان" همه زندانیان سیاسی و غیر سیاسی، به هر نوع بیماری معمولی و یا حاد و کشنده ای مبتلا گردند و نیاز به درمان داشته باشند، چنانچه شخصا قادر به پرداخت هزینه های ویزیت و سایر مراحل درمان خود نباشند، سازمان زندانها از اعزام آنها به بیمارستان خودداری میکند. سازمان زندانها تنها در شرایط سکنه، بیهوشی و یا وضعیتی که زندانی به سرحد مرگ رسیده است، هزینه درمان را متقبل میشود. در بخشی از بیانیه اعتراضی هشت زندانیان سیاسی در اوین به این طرح چنین آمده است: "عدم درمان زندانیان بیمار و رها کردن آنان به حال خود، محکوم کردن هزاران انسان

مرگی تدریجی و دردناک و عملی به غایت ضد انسانی است که می باید به فوریت متوقف گردد. ما زندانیان سیاسی امضا کننده ی این بیانیه، مردم آزاده ایران و سازمانها و نهادهای داخلی و بین المللی و حقوق بشری را برای جلوگیری از وقوع فاجعه ایی هولناک در زندان های کشور به استمداد می طلبیم و از آنان میخواهیم با اعتراض به قوه قضاییه و دولت و سازمان زندانها، آنها را مقید به عمل به وظایف قانونی خود در قبال جان و سلامتی زندانیان سیاسی و غیر سیاسی بکنند. فردا برای جلوگیری از مرگ دردناک و خاموش هزاران زندانی بیمار دیر است. این بیانیه صدای اعتراض همه زندانیان است و باید مورد حمایت کل جامعه قرار گیرد.



ادامه در صفحه ۴



از صفحه ۳

کارگران در هفته ای که گذشت

گفتمانی عمومی در سطح جامعه تبدیل شده است.

جامعه علیه احکام

وحشیانه شلاق و زندان

در حالی که رژیم اسلامی با صدور احکام و شلاق تلاش میکند، اعتراضات کارگران و کل جامعه را عقب بزند، مردم با کارزارهای مبارزاتی شان و با گسترش اعتراضاتشان ایستاده اند و میگویند قبول نمیکنیم. از جمله احکام وحشیانه شلاق و زندان با عکس العمل اعتراضی وسیعی در سطح جامعه روبرو شده است. از جمله در این هفته بدنبال اعلام حکم جنایتکارانه زندان و شلاق برای مرضیه امیری روزنامه نگار و حسن

سعیدی عضو سندیکای واحد از بازداشت شدگان روز جهانی کارگر و برای لیلیا حسن زاده دانشجوی زندانی، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه طی بیانیه ای در سوم شهریور ماه تحت عنوان "شلاق، زندان، احکام بربریت"، انزجار خود را به صدور چنین احکامی اعلام داشت. در بخشی از این بیانیه چنین آمده است: "به جای محاکمه غارتگران و اختلاس گران چند هزار میلیاردی، به جای محاکمه صاحبان سرمایه و کار فرمایان که حقوق کارگران را می دزدند، به جای دادگاهی کردن استثمارگران، به جای محاکمه تمام کسانی که عامل تبعیض و نابرابری هستند، کارگران و مدافعان حقوق کارگر، محاکمه می شوند و با تصمیم بی دادگاه، احکام سنگین و ضربات شلاق، برای آنان صادر می شود. اسماعیل بخشی نماینده کارگران هفت تپه را به دلیل دفاع از مطالبات

کارگران به زنجیر کشیده می شود، برای علی نجاتی پرونده سازی می شود، حامیان کارگران از جمله سپیده قلیان، عسل محمدی، امیر امیرقلی، امیر حسین محمدی، فر، ساناز الهیاری ... کارگرانی که برای ابتدایی ترین حق و حقوق خود به دفاع بر می خیزند، محاکمه شده و به زندان و شلاق محکوم میشوند. این نشان دارد که دنیا به تمام معنا وارونه است. باید کاری کرد که دنیا روی پای خود قرار گیرد و به نابرابری، ستم و استثمار، فقر و فلاکت و تبعیض پایان داده شود. این دنیا را می توانیم بسازیم، اگر کارگران و زحمتکشانشان که خالق تمام نعمات مادی در روی زمین هستیم، متحد شویم. سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، احکام صادره برای حسن سعیدی و مرضیه امیری ولیلا حسین زاده را به شدت محکوم کرده و خواستاریم به این ظلم و ستم و احکام غیر انسانی پایان داده شود.

در همین راستا شورای بازنشستگان ایران در عکس العمل به احکام زندان و شلاق برای ده کارگر مجتهد نیشکر هفت تپه طی بیانیه ای اعتراض خود را به این احکام اعلام داشت و در بخشی از آن چنین آمده است: " صدور احکام ضد انسانی برای کارگران و معلمان و دیگر فعالین حاوی یک پیام است: " اعتراض علیه فقر و تبعیض جرم محسوب میشود و با انواع و اقسام برجسبها سرکوب میگردد.". اما زهی خیال باطل! شریاطی اینگونه را ما میتوانیم بر هم زنیم هرگاه که از مطالبه معیشت و آزادی دست برنداریم و نشان دهیم که شلاق زند کارگران در قرن ۲۱ خوش رقصی

سیاهی در برابر اربابان سرمایه است و بس! #زندان_شلاق_شکنجه_وثیقه_محکوم_است". این بیانیه ها بطور واقعی کیفرخواست جامعه علیه احکام زندان و شلاق و کل توحش سرمایه داری حاکم است. این چنین است که جامعه دنیایی بهتر را فریاد میزند.

کمپین مخالفت

واعتراض سراسری به

فروش دارایی ها و

اموال سازمان تامین

اجتماعی

یکی از کارزارهای مهم بازنشستگان، کارزار علیه چپاول تامین اجتماعی و اعتراض به فروش دارایی ها و اموال این سازمان است. این کارزار در یکم شهریور ماه از سوی اتحاد سراسری بازنشستگان ایران بصورتی طوماری اعتراضی اعلام شده و در جریان است. در بخش پایانی این طومار که خطاب به

همه مردم و حمایت از اعتراض آنان است و چنین آمده است: "سازمان تامین اجتماعی و تمامی اموال و دارایی های آن بطور قانونی به کارگران و کارمندان و زحمتکشانشان بیمه شده و بازنشسته سراسر کشور که بخش عظیمی از جامعه را تشکیل می دهند، تعلق دارد. از شما می خواهیم در هر صنف و قشری که هستید، فعالانه به کارزار اعتراضی ما بپیوندید و با امضای این اعتراض نامه به طرح ها و نقشه ها و اقدامات برنامه ریزی شده ی آشکار و پنهان دولت در خصوص فروش و تاراج اموال شرکت سرمایه گذاری تامین اجتماعی (شستا) از جمله بانک رفاه کارگران اعتراض کنید و همه همکاران و اعضای خانواده و دوستان خود را به پیوستن به این کمپین ملی و سراسری در کل کشور دعوت کنید!".*



#WPIranNews

News - Worker-Communist Party of Iran

شلاق مطلقاً ممنوع!



جمهوری اسلامی با ارباب و تحقیر سیستماتیک جامعه، با زندان و شکنجه و اعدام و شلاق و تجاوز و سنگسار و حجاب و فساد اسلامی، توانسته به بقای ننگین خود ادامه دهد. مبارزه مردم ایران البته رژیم را در خیلی زمینه ها به عقب رانده و اکنون زمان آنست که جامعه ایران علیه مجازات شلاق بطور مشخص بپاییزد و این حربه شنیع را از کف رژیم اسلامی بیرون آورد.

حزب کمونیست کارگری ایران
Worker-Communist Party of Iran

www.wpiran.org
www.facebook.com/wpiinternational

در پاسخ به تهدیدات رئیسی و دادستانی: همه اعتراضات کارگری سیاسی است!



اصغر کریمی

انترناسیونال: رئیس قوه قضائیه، ابراهیم رئیسی در جلسه ای با تعدادی از نمایندگان مجلس گفت: "دغدغه کارگران قابل درک است و باید دستگاه‌های مسئول مشکلات را حل کنند منتها گاهی کسی در پوشش مسائل کارگری، اهداف دیگری را دنبال می‌کند که ما این قبیل اقدامات را نباید به حساب کارگران بگذاریم معاون دادستان هم گفته است کسانی پول می‌گرفتند که هفت تپه را به آشوب بکشاند. معاون دادستان هم گفته است کسانی پول می‌گرفتند که هفت تپه را به آشوب بکشاند. چرا به چنین تهدید آشکاری روی آورده اند؟ چگونه باید با این تهدید مقابله کرد؟

اصغر کریمی: قبل از هر چیز باید از بیشرم‌هایی مثل رئیسی پرسید، بگیریم که کسی در پوشش مسائل کارگری اهداف دیگری را دنبال میکند، با "دغدغه کارگران که قابل درک است" چه کرده اید! حق اعتصاب و تشکل کارگران را به رسمیت شناختید؟ برای دستمزدهای چند بار زیر خط فقر که شما حکومتی‌ها برای کارگران تصویب کرده اید فکری کردید یا قرار است "دستگاه‌های مسئول این مشکلات را حل کنند"؟ فقر و محرومیت را که شما به دهها میلیون نفر از کارگران و مردم تحمیل کرده اید که یک نتیجه اش محرومیت هفت میلیون کودکان کارگران از تحصیل

آموزش رایگان و آزادی بیان و عقیده و اعتراض و حقوق های بالای خط فقر و کنار زدن حجاب و آزادی زندانیان سیاسی و کنار زدن فرهنگ کپک زده اسلامی با صدای بلند اعلام کرده اند و همه مردم میدانند که این خواست ها و ساده ترین خواستی در جمهوری اسلامی جواب نمی‌گیرد. این اهداف همه سیاسی است و مستقیماً کل بنیادهای حکومت و از جمله سیستم قضایی حکومت را نشانه گرفته است. مردمی که در سراسر کشور در دیماه ۹۶ و میلیون‌ها نفری که در سال ۸۸ به میدان آمدند هم هدفشان سیاسی بود، علیه خامنه ای و علیه کلیت جمهوری اسلامی.

حکومت نه می‌تواند فکری برای تخفیف مصائب عمیق جامعه بکند و نه می‌تواند جلو رشد اعتصابات و اعتراضات را بگیرد. خودشان هم فکر نمی‌کنند با تهدید و پاپوش دوزی علیه فعالین، اعتراض و اعتصاب کاهش می‌یابد. میدانند که جامعه در تب و تاب است و هر فرصتی گیر بیاورد به سرشان میریزد تا بالاخره سرنوشتان کند.

اما واقعیت این است که جمهوری اسلامی نقش فعالین کارگری و همینطور فعالین سایر جنبش‌های حق طلبانه را بخوبی میدانند. میدانند که فضای چپ و آزادیخواهانه، و به همین دلیل متحد کننده را بشدت دامن زده اند. فعالین در هیچ دوره ای از تاریخ این مملکت اینچنین نقش نداشته اند. اینچنین به چهره های محبوب مردم تبدیل نشده بودند. رئیسی و بقیه مقامات میدانند اینها جنبش کارگری، جنبش‌هایی زن و رهایی از حجاب، جنبش دانشجویی، اعتراضات معلمان و غیره را

گام‌ها به جلو سوق داده اند، حول شعارها و خواسته‌های سراسری متحد کرده اند، در سطح جامعه همبستگی ایجاد کرده اند، خانواده‌ها را به میدان آورده اند، آلت‌رناتیو مهم اداره شورایی را سر زبانها انداخته اند و اعتصابات را بشدت مدرن و اجتماعی کرده اند و وزن جنبش کارگری را در جامعه بسیار بالا برده اند. و دقیقاً به همین دلیل نسلی از کارگران پیشرو شکل گرفته که هرچند در سطح جامعه شناخته شده نیستند اما جای این عزیزان را سرعت پر میکنند. حکومت جرات نمی‌کند حتی یک فعال کارگری سرشناس یا غیر سرشناس را به تلویزیون بیاورد و با او صحبت کند و یا یک محاکمه علنی برای فعالین کارگری ترتیب بدهد. چون کل جامعه به "آشوب" کشیده میشود.

حکومت چشم انداز جنبش عظیم توده ای و عروج اعتصابات کارگری را می‌بیند اما جلو این روند را نمیتواند بگیرد. تلاش میکند با دستگیری و فشار بر فعالین وقفه ای در سیر پیشروی، شکل گرفتن تشکل‌های سراسری و اعتصابات سراسری ایجاد کند. شعارها و گفتمان‌هایی که توده ای شده و هزاران اعتصابی که سالانه در سراسر کشور شکل می‌گیرد، به معنی این است که هزاران فعال کارگری کمونیست با کوله باری از تجربه و روشن بین هم شکل گرفته و دستگیری فعالین کمکی به حکومت نمی‌کند. هزاران فعال کارگری و اجتماعی را هم که نمیتواند بگیرد. زندانها هم علیرغم همه فشارهای وحشیانه به زندانیان، کنترلش از دست حکومت در رفته و به یک مرکز مبارزه سیاسی تبدیل

شده است. دست بالا پیدا کردن گرایش کمونیستی در جامعه، اعتصابات وسیع کارگری، تجمعات اعتراضی و اعتصابات معلمان و بازنشستگان و بیانیه‌ها و کارزارهای مختلفی که هر روز از طرف نهادها و بخش‌های مختلف جامعه منتشر میشود، بیانگر جایگاه مهم و تعیین کننده ای است که جنبش کارگری در فضای سیاسی جامعه بازی میکند.

به یک دلیل سیاسی دیگر نیز در بگیر و بندهای اخیر باید اشاره کرد. آماده شدن خامنه ای و حکومت برای نوشیدن جام زهری دیگر در مقابل آمریکا که زمینه را برای اعتراضات وسیع توده ای فراهم تر میکند، رژیم را به وحشت بیشتری انداخته است. دستگیری‌ها تمهیداتی برای کم تاثیر کردن نقش فعالین در شرایط خیزش توده ای است. اما حکومتی که مقاماتش دارند خرخره هم را می‌چوند و بالاترین مقامات اصولگرایش هم به جان هم افتاده اند و فساد و دزدی‌های هم را رو میکنند، حریف یک جامعه هشتاد میلیونی معترض و عصبانی و جلو روند چپ تر شدن و متحدتر شدن مردم نخواهد شد. اینرا رئیسی و قوه قضائیه و وزارت اطلاعاتش بیشتر از هر مقام و ارگان دیگری میدانند اما بالاخره حکومت هم وظیفه! ای برایش تعریف شده و هر اقدامی برای مقابله با این وضعیت بتواند انجام میدهد.

در مقابل دستگیری‌ها و احضارها چه باید کرد؟ بنظر من باید روی سه اقدام تاکید ویژه کرد؛ کارزارهای دفاع از زندانیان سیاسی، نقش خانواده‌های زندانی و فعالیت در خارج کشور.

مراسم بزرگداشت شریف باجور و دوستان او: برگی دیگر از رزمندگی و شور انقلابی



نسرین رمضانعلی

گرفته است.

بر اساس گزارشات سال گذشته در مراسم خاکسپاری این چهار فعال زیست محیطی بیش از ۲۰ هزار نفر شرکت کردند. در آن برنامه، سخنرانیهایی متعددی انجام شد و آهنگهای انقلابی پخش شد.

لازم میبینم قبل از پرداختن به مراسم سالگرد گرامیداشت یاد جانباختن شریف و یارانش به این نکته محوری و اساسی اشاره داشته باشم که در جریان زلزله در سرپل ذهاب، شریف و تیم او فوراً در محل حضور پیدا کردند و با سازماندهی تیم های امداد رسانی به یاری آنها شتافتند و با تشکیل گروههای آموزشی مردم را برای مقابله با حوادث و صدمات ناشی از آن آموزش میدادند. جمع آوری کمکهایی مردمی و توزیع آن در میان مردم در کنار دیگر کمک ها، نقش بغایت انساندوستانه وی و گروهش را آشکار کرده بود و به این خاطر او و یارانش از محبوبیت قابل توجهی برخوردار شدند. در گیر و دار همه این تلاش ها، شریف کودکان را مورد توجه ویژه قرار داده و با سازمان دادن برنامه هایی برای آنان از بار رنج و كابوس زلزله که خواب از چشمان آنان ربوده بود را کاهش میداد.

این اقدامات نه فقط در شهرهای کردستان مورد توجه قرار گرفت بلکه سیل حمایت و پشتیبانی تشکلهای زیست محیطی در سراسر ایران را به

همراه داشت. به این خاطر شریف و تیم او به مرکزی برای توزیع کمک هایی که از سایر جاها به محل میرسید، بدل شد. وی ترتیبی داده بود که کمکهایی مردمی به زلزله زدگان مستقیم به کمپهائی مردمی ارسال شود تا عادلانه میان مردم تقسیم شود تا همه مصیبت دیدگان بدون هیچ تبعیضی بتوانند از کمک ها برخوردار شوند.

لازم به یادآوری است که شریف باجور این چهره خوشنام از سال ۹۰ تا ۹۶ بدفعات توسط اداره اطلاعات حکومت هار اسلامی احضار شده بود و بارها تهدید شده بود. در زمانی که شریف در مناطق ثلاث و باباجانی در کمپهائی کمک رسانی به مردم زلزله زده بود، مغازه وی بنحو مشکوکی توسط افراد ناشناس! به آتش کشیده شد. افراد ناشناس کسی نبودند بجز مزدوران محلی اداره اطلاعات!

از دیگر اقدامات شریف حمایت از فعالین کارگری، زنان و علیه کشتار کولبران بود. او به این خاطر در یک اقدام سمبلیک از شهر میروان تا تهران رکاب زد و با این اقدام تلاش کرد توجه جهانیان را به وضعیت معیشتی طبقه کارگر و همچنین زندانیان سیاسی جلب کند.

به این خاطر است که هیچ کس باور نکرد شریف و یارانش طعمه حریق شدند بلکه بر این باورند که کشتن آنها طرحی از سوی وزارت اطلاعات بود و با انفجار مینها! یکسال از مرگ شریف و یارانش گذشت

از یک هفته قبل از ۳ شهریور- روز درگذشت شریف باجور-، ما شاهد اقدامات سمبلیک در گرامی داشت یاد شریف و همراهانش بودیم.

مردم در شهرهای مهاباد، پیرانشهر، سنندج، اشنویه، کامیاران با برگزاری مراسم های، سالگرد جانباختن این عزیزان را گرامی داشتند! همچنین گروه هایی با صعود به کوهها با به همراه داشتن تصاویری از این عزیزان یادشان را گرامی داشتند.

فضای شهر میروان که قرار بود میزبان چندین هزار نفر از دوستداران شریف و دوستان او باشد، از روزهای قبل از برگزاری مراسم، مملو از شور و هیجان بود. فضای شهر ملتهد بود.

به این خاطر مسئولین حکومتی مجبور میشوند مجوز برگزاری مراسم را صادر کنند. اما به برگزار کنندگان اعلام میکنند که آنها نیز در این مراسم شرکت خواهند کرد. پاسخ اما خیلی روشن بود: حضور شما در مراسم گرامیداشت جانباختگان نه تنها به نفعتان نیست، بلکه مردم خشمگین از مرگ شریف و همراهانشان موجب بهم خوردن نظم خواهد شد. به این خاطر مسئولین حکومتی مجبور به عقب نشینی شدند.

مراسم با تهیه بنرهای بزرگی که تصاویر جانباختگان بر آنها نقش بسته، آماده میشود. تشکلهای مختلف و گروههای کوهنوری با تهیه بنر و دسته های گلهای آماده میشوند. مردم شهر میروان از روز اول شهریور پذیرای مهمانان از شهرهای مختلف میشوند.

۲ شهریور از شمال تا جنوب از شرق تا غرب پیامهای همدردی برای برگزار کنندگان این مراسم ارسال میشود. پاسخ: خانه من درش بر روی تو باز است، یاران!

مردم شهر میروان در نهایت صمیمیت مهمانان را به منازل خود میبرند. هر کجا که مهمانها هستند بحث بر

سر مشکلات و وضعیت جامعه است. از خاطرات شریف و یارانش صحبت میشود. از مرگ پر ایهام شریف، امید، محمد و رحمت می گویند. این فضا همه را بفکر فرو میبرد. وضعیت مناطق کوهستانی و جنگلی، بخصوص در فصل گرما و آتش سوزیهای هر ساله و نبودن امکانات و دانش لازم برای مهار آتش از دیگر بحثهاست! مردم مسبین این وضعیت را میشناسند و از دزدی ها و اختلاسها در این دیدارها صحبت میکنند.

صحبت ها از محیط زیست به وضعیت معیشتی میرسد. کارگران شهرداری ماههاست حقوق و مزایای خود را دریافت نکرده اند. همزمان خبر به رگبار بستن کارگران کولبر و باز خاطره شریف که در حمایت از فعالین کارگری و زندانیان سیاسی و علیه خشونت و به قتل رساندن کولبران رکاب زد، نقل گفتگوهاست.

روز ۳ شهریور از همان ساعات اولیه صبح تعداد قابل توجه ای در محل برگزاری مراسم حضور دارند. نمایندگان از نقاط مختلف سعی میکنند برای آماده سازی در محل حضور داشته باشند. نسب بنرها، درست کردن سن برای سخنرانی، تمرینها برای اجرای سرود و نواختن آهنگ برای آمادگی آغاز میشود. از ساعت ۱۲ ظهر جاده ورودی شهر میروان ترافیک میشود. مردم در دسته های چند ده نفره در محل حضور پیدا میکنند. علیرغم هوا گرم هر لحظه بر جمعیت افزوده میشود. انتظامات مراسم تلاش میکند که همه چیز مرتب باشد. مردم نهایت همکاری را با انتظامات دارند. تعداد بی ادامه در صفحه ۷

تجمعات بازنشستگان: بسوی تجمعات واعتصابات سراسری



شهلا دانشفر

انترناسیونال: روزهای چهارم و پنجم شهریور شاهد برگزاری گردهم آیی و تظاهرات پرشور بازنشستگان بودیم. ارزیابی شما از برگزاری این تجمعات و تاثیرات آن چیست؟

شهلا دانشفر: تجمعات بازنشستگان در این هفته یک پاسخ درخور به سرکوبگری های حکومت اسلامی و تبلوری از اتحاد و همبستگی مبارزاتی کارگران و بخش های مختلف جامعه علیه فقر، گرانی، تبعیض و کل بساط دزدسالار حاکم بود.

تجمعات بازنشستگان در تهران در روزهای 4 و 5 شهریور مقابل وزارت کار و دفتر روحانی و در اصفهان در روز چهارم شهریور در میدان انقلاب شهر بر پا شدند. بدین ترتیب در حالیکه حکومت اسلامی سرکوبگری هایش را شدت داده و احکام زندان و شلاقش را به رخ جامعه میکشد، بازنشستگان با شعارزندان سیاسی آزاد باید گردد و با خواستهایی چون به رسمیت شناخته شدن تشکلهای مستقل موجود، حق تشکل، حق اعتصاب، حق تجمع، آزادی بیان و آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی به میدان آمدند و برخواستهای فوری معیشتی شان پای فشرده و شعار "معیشت، منزلت، حق مسلم ماست" را سر دادند. بدین ترتیب

شعارهایی چون "دشمن ما همین جاست، دروغ میگن آمریکاست"، "سوریه را رها کن، فکری به حال ما کن"، "جنگ افروزی را رها کن، فکری به حال ما کن"، پاسخ بهانه کردن تحریم ها از سوی حکومت برای عقب زدن خواستههای جامعه و تشدید سرکوبها را دادند.

تجمعات بازنشستگان و قطعنامه ها و بیانیه هایشان در عین حال گام مهمی در تعیین دادن بیشتر بر خواستههای سراسری جامعه بود. از جمله آنها در اعتراضاتشان بر خواستهایی چون افزایش حقوقها به بالای خط فقر هفت میلیونی، درمان رایگان و بیمه ای کارآمد، تحصیل رایگان برای همه کودکان و تامین مسکن و بازگرداندن پولهای به سرقت رفته از صندوق بازنشستگی به این صندوق تاکید کرده و خواستههای کل جامعه نمایندگی کردند.

و بالاخره اینکه تاکید بازنشستگان بر حقوق و آزادی های پایه ای مثل حق تشکل، حق اعتصاب، حق تجمع و آزادی بیان بدور از هرگونه امنیتی کردنی و در کنارش فریاد زندانی سیاسی آزاد باد گردد عزم جامعه را برای باز کردن در زندانها و برای داشتن جامعه ای آزاد و انسانی به نمایش گذاشت. بدین ترتیب بازنشستگان به این اعتبار تجمعات بازنشستگان در این هفته یک همبستگی مبارزاتی در سطح جامعه تبدیل شد. بدین ترتیب تجمعات اعتراضی بازنشستگان در این هفته شکل عملی متحد شدن ۹۹ درصدی های جامعه حول رفتن بسوی تجمعات و اعتصابات سراسری را نشان داد.

بازنشستگان همچنین در تجمعات اعتراضی شان با

از صفحه ۵ در پاسخ به تهدیدات رئیس و دادستانی

میتوانند نقش بسیار مهمی در دامن زدن به مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی ایفا کنند. اقدامات فردی و جمعی در ماههای اخیر کارزارهای مختلفی برای آزادی زندانیان سیاسی، دستگیر شدگان هفت تپه، دستگیرشدگان اول مه، معلمان زندانی، فعالین زن زندانی، دانشجویان زندانی و علیه سیستم قضایی و خواست علنی کردن محاکمات به راه افتاده که نقش مهمی در شکل دادن به اعتراض و دستگیری ها این اقدامات گفتمان های رادیکال علیه سیستم قضایی و بیحقوقی قوی تری بخود بگیرد. باید مردم دارد. باید این کارزارها را هرچه بیشتر تقویت کرد، به آنها پیوست و آنها را در رسانه ها و مدیدی اجتماعی هرچه بیشتر منعکس کرد. اینها اشکال جدید سازمانیابی مردم، بهم بافته شدن فعالین و شکل گیری شبکه های اعتراضی طولانی داشته باشد. حزب هستند و نقش مهمی در فضای سیاسی جامعه و علیه دستگیری ها ایفا میکنند. اینها نقش مهمی برای شکل دادن به اعتصابات سراسری میتوانند ایفا کنند.

آنها پیوست و آنها را در رسانه ها و مدیدی اجتماعی هرچه بیشتر منعکس کرد. اینها اشکال جدید سازمانیابی مردم، بهم بافته شدن فعالین و شکل گیری شبکه های اعتراضی طولانی داشته باشد. حزب هستند و نقش مهمی در فضای سیاسی جامعه و علیه دستگیری ها ایفا میکنند. اینها نقش مهمی برای شکل دادن به اعتصابات سراسری میتوانند ایفا کنند. خانواده های زندانیان سیاسی نیز در شرایط کنونی

از صفحه ۶ مراسم بزرگداشت شریف باجور

شریف باجور و تمامی جانباختگان زیست محیطی آغاز میشود. گروه موسیقی کودکان با نواختن آهنگی پارک شده است. برای مسن ترها فضای سالهای منتهی به انقلاب ۵۷، امید و روحیه همکاری و همدلی مردم تداعی میشود. حضور گسترده مردم علیرغم غم سنگین از دست رفتن عزیزان آنها با اشکهای شور و شوق همراه می شود. مردم سرودهای انقلابی و بازگویی روزهای پر تب تاب مردم میروان شور حاضرین را دو چندان میکند. مراسم راس ساعت ۱۴ آغاز میشود. مراسم تمامی فعالین زیست محیطی با یک دقیقه سکوت به یاد

پیش بسوی اعتصابات سراسری!

نامه سرگشاده مینا احدی به جیانی اینفانتینو رئیس فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا)



مینا احدی

در مقابل زن ستیزی حکومت اسلامی کوتاه نیایید!

در مقابل این رفتار توهین آمیز به زنان با مدارا و سکوت رفتار کرده و در عمل نیز دیده اید که ما با چه حکومتی سر و کار داریم.

سپ پلاتر رئیس قبلی فیفا، بارها مجبور شد بدلیل اعتراضات ما زنان، به مقامات حکومت اسلامی اعتراضی آرام بکند و بارها روحانی و خاتمی و مقامات ریز و درشت حکومت و مسئولین ورزش به او و فیفا قول همکاری دادند و بارها زیر این قول زدند و در مواردی حتی گزینشی تعدادی از زنان خانواده های ورزشکاران و یا همکاران صدا و سیما را به استودیوم ورزشی راه داده و چنان وانمود کردند که مشکل را

ایران تنها کشوری است در دنیا که در آن زنان حق ورود به ورزشگاهها را ندارند. در ایران حکومتی بر سر کار است که رسماً یک آپارتاید کامل جنسیتی را بر علیه زنان اعمال میکند و ایران کشوری است که در آن ۴۰ سال است مردم بر علیه این حکومت و قوانین ضد انسانی آن مبارزه میکنند و رژیم اسلامی را به یک مترسک تبدیل کرده اند.

یک بخش مبارزات زنان در چهل سال گذشته مبارزه برای باز کردن در ورزشگاهها بوده و سازمان شما همواره

حل کرده اند و فیفا در مجموع کوتاه آمد و با این ننگ توهین آمیز علیه زنان و زیر پا گذاشتن پرنسپهای ورزش در قرن بیست و یک، به نوعی ساخت.

اکنون یکبار دیگر میرویم که حکومت اسلامی را در این زمینه امتحان کنیم. فیفا و خود شما در مقام مسئول فیفا به جمهوری اسلامی ایران، گوشزد کرده اید که راه ورود زنان به همه ورزشگاهها را باز کنند در غیر اینصورت با تنبیه و تحریم مواجه خواهند شد و جهت اطلاع شما در نظر سنجی هایی که در ایران شده و حتی رسانه های حکومتی نیز اذعان کرده اند که اکثریت مردم در مواردی بیش از ۹۰ درصد خواهان تحریم و تنبیه حکومت اسلامی از سوی فیفا هستند اگر زنان را به ورزشگاهها راه ندهند.

من به همراه آقای طاهر جعفرزاده مسئول نهاد ندا دی، فوریه ۲۰۱۴ در ملاقاتی با هفت نفر از مسئولین بالای

فیفا، در مورد اعمال فشار بیشتر فیفا به حکومت اسلامی ایران، با آنها مفصل صحبت کردیم و قول مساعد از این مقامات گرفتیم که کاری بکنند از این پس زنان با سد قوانین و اسلحه بدستان حکومتی مواجه نشوند، اما عملاً حکومت اسلامی در ورزشگاهها را بروی زنان بست و هر اقدام خلاف این آپارتاید جنسیتی را با زندان و شکنجه پاسخ داد. فیفا در مقابل این اقدامات زشت و سرکوبگرانه حکومت اسلامی، متاسفانه نه تنها اقدام جدی نکرد، بلکه در مقابل دستگیری و اذیت و آزار زنانی که با تغییر قیافه وارد ورزشگاه میشوند نیز سکوت اختیار کرد. اخیراً حکومت اسلامی ایران فروغ علایی، زهرا خوش نواز، لیلی ملکی و هدیه مروستی را بدلیل ورود به ورزشگاه دستگیر کرد و بدلیل اعتراضات، آنها را با وثیقه های سنگین موقتاً آزاد کرده است تا در زمان مناسب

دوباره دستگیر و شکنجه شان کند.

آقای اینفانتینو!

از طرف زنان آزاده و ورزش دوست در ایران، میخواهم یکبار دیگر به شما و همه مقامات فیفا بگویم، انتظار از شما اینست که در مقابل بازیهای مسخره حکومت اسلامی کوتاه نیایید و اگر این بار حکومت اسلامی در ده اکتبر درهای استودیوم ها را باز نکند، حتماً وزارت ورزش و فوتبال و مقامات حکومت زن ستیز اسلامی را در رابطه با ورزش تنبیه و تحریم کنید. این خواست ۹۰ درصد مردم ایران نیز هست تا به این رفتار توهین آمیز و زشت حکومت اسلامی با نیمه جامعه پایان داده شود.

مینا احدی مسئول کمیته
بین المللی علیه سنگسار
و فعال حقوق زنان
کلن / ۲۸ اوت ۲۰۱۹
Minaahadi26@gmail.co
m
00491775692413

کیفر خواست مردم ایران علیه کشتار ۶۷ و جنایات جمهوری اسلامی

شان "اصلاح" و بقای جمهوری اسلامی است و ابلهانه امید بسته بودند که این جنایات شامل مرور زمان و فراموش میشود، اکنون تحت فشار روزافزون آگاهی و توجه جامعه به این جنایات مجبور میشوند که اهمیت آنرا جدی بگیرند؛ اما از بخشش و آشتی ملی دم میزنند. یا میکوشند ابعاد این جنایت را محدود کنند و صرفاً یا عمدتاً به یک واقعه، مثلاً کشتار تابستان ۶۷، تقلیل دهند. یا تلاش میکنند تا بخش ها و عناصری از دست اندرکاران و بنیانگذاران جمهوری اسلامی را بخاطر آنکه در مقطعی از حلقه اصلی قدرت دور افتاده ادامه در صفحه ۱۶

شاداب و با اعتماد به نفس تبدیل شده است. جامعه باید اطمینان خاطر یابد که چنین فجایعی تکرار نخواهد شد. اما ضرورت تعیین تکلیف جامعه ایران با جنایات مدهشی که بر علیه آن صورت گرفته، موضوعی مربوط به آینده نیست. بلکه یک مساله حاد سیاسی جاری، محل مواجهه و جدال روزمره مردم با حکومت اسلامی، و همینطور محکی برای ارزیابی عملکرد و تعیین جایگاه امروز جنبش ها و احزاب سیاسی است. آنها که فلسفه وجودی

کردن اقلیت های قومی و مذهبی، و یا حتی صرفاً علیه اعتراضات زنان و کارگران و دانشجویان نبوده است. بیش از این، جنایات فوق را جهت مرعوب کردن کل جامعه و تحقیر تک تک اعضای آن و تبدیل کردن فضای زیست اجتماعی به محیطی سیاه و خفقان زده، عاری از هرگونه امید به تغییر اوضاع، مرتکب گشته اند. از اینجاست که التیام این زخمها برای جامعه ایران به شرطی لازم برای بازتعریف و اثبات خود بعنوان جامعه ای انسانی، عادلانه،

تعداد بیشمار میمخالف سیاسی و عقیدتی نیست. مساله درهم شکستن حس عدالت، عزت نفس، احترام به انسان و آزادی در جامعه است. این قتل های دهشتناک، این گورهای دسته جمعی بی نام و نشان، این نمایشات تواب سازی و شکستن انسانها، این برپا کردن چوبه های دار در ملاء عام، این گذاردن داغ فرزند بر دل مادران و پدران بسیار و جنایاتی نظیر اینها، فقط برای سرکوب کمونیستها و دیگر سازمانهای سیاسی، یا منکوب

کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و دیگر نسل کشی های جمهوری اسلامی، جراحاتی عمیق بر قلب جامعه ایران بر جای گذارده است. زخمهایی نظیر جنایات پینوشه در شیلی یا نسل کشی های نظام آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی، که از سیاست و حقوق به معنای محدود فراتر میرود و به یک فاجعه همگانی اجتماعی تبدیل میشود تا جایی که بدون التیام اینگونه جراحات جامعه نمی تواند قرار و آرام گیرد.

مساله فقط قتل هزاران و هزاران بهترین فرزندان مردم و یا کشتار و سر به نیست کردن و حبس و شکنجه

چرا انقلاب ۵۷ شکست خورد؟

دیدگاه یک فعال سیاسی از مشاهدات خود در مورد شکست انقلاب ۵۷



بهزاد مهرآبادی

دیدگاه ها و بحثهای متفاوتی در مورد علل شکست انقلاب ۱۳۵۷ مطرح میشود. بهزاد مهرآبادی یکی از فعالین پیش از انقلاب است. نظر به اینکه او با عده ای از رهبران سازمانهای چپ از نزدیک آشنایی داشته و با آنها در تماس بوده است و از مباحث آن دوره و نحوه برخورد آنها با روند رویدادهای سیاسی که به انقلاب ۵۷ منجر شد از نزدیک آشنا بوده است، انتشار دیدگاه وی در مورد شکست انقلاب را مفید دانستیم. (انترناسیونال)

با توجه به اینکه برداشت های نادرستی از چرایی شکست انقلاب ۵۷ و علت قرار گرفتن خمینی و جریانات اسلامی در راس جنبش سرنگونی در میان بخشی از فعالین چپ در جریان است، مناسب دیدم که بعنوان یک فعال سیاسی که با بعضی از رهبران چپ پیش از انقلاب در تماس بوده و نظرات آنها را شنیده و اتفاقات آندوره را از نزدیک شاهد بوده است، بخشی از تجربیات خود را برای نسل فعلی فعالین چپ بیان کنم. امیدوارم سودمند باشد. شاید کمک کند تا اشتباهات گذشته تکرار نشود. بدلیل گذشتن بیش از ۴۰ سال، بعضی از تاریخها ممکن است دقیق نباشند.

خلاصه ای از نحوه فعالیت من در آندوران

من یک فعال جنبش

ارتباط با خانواده های زندانیان سیاسی از این دوسالمان بزرگ چپ قرار داده بود. یک قرار نیز برای ارتباط با عبدالله امینی گذاشته بودم، که بدلیل درگیری وی با پلیس و دستگیری اش موفق به وصل به وی نشدم. از تابستان ۵۶ در ارتباط با خواهرم بهجت مهرآبادی و به درخواست وی و شوهر خواهرم احمد روحانی که کادرهای مخفی بخش منشعب سازمان مجاهدین بودند، زندگی مخفی در پیش گرفتم. بخش منشعب که هنوز حملات سال ۵۵ را پشت سر نگذارنده بود، بشدت نگران ارتباط با فعالین علنی بود تا دوباره در دام تعقیب و مراقبت ساواک که منجر به حملات سال ۵۵ شده بود، نیفتد. این از دلایلی بود که خواهرم از من خواست که مخفی شوم. فعالیتهای دانشجویی من هنوز خطری را متوجه من نمی کرد، ولی ساواک از مخفی بودن خواهرم خبر داشت. بعد از مخفی شدن، با نسرين ایزدی دانشجوی اقتصاد دانشگاه تهران که او هم تازه مخفی شده بود، در یک جمع سازماندهی شدیم. مسولمان بهروز جهاندار بود. وظیفه این جمع بعد ها که جنبش در ایران اوج گرفت این بود که خبرهایی را که از سرتاسر کشور بدست سازمان رسید خلاصه کند و در یک نشریه خبری داخلی برای اطلاع بقیه فعالین سازمان منتشر کند. بهمین دلیل از مهرماه ۵۶ به بعد که تحصن دانشجویان در دانشگاه صنعتی آغاز شد، جمع ما در جریان تمام خبرهای رسیده به سازمان بود. از سخنرانی بنی احمد در مجلس تا اعلامیه های نهضت آزادی و جبهه ملی و شخصیتهای آن

در ایران تا خبر اعتصابات و حرکات اجتماعی را ما از مسئولان گرفته و آنرا پس از خلاصه کردن تایپ کرده و بصورت نشریه خبری در می آوردیم. علاوه بر این، قبل از تشکیل این جمع که در خانه ای اجاره ای در خیابان سیلان جنوبی بود، ما در خانه ای در میدان سید خندان بودیم. در آنجا جواد قائدی، منشعب مجاهدین، سازمان مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر را بوجود آورد و در آتموقع رهبری بخش داخلی سازمان را بعهده داشت، به این خانه می آمد و کارهای مطالعاتی و نوشتنی اش را انجام میداد.

بعضی از وظایفی که برایمان گذاشت کرایه کردن ماشین برای کارهای وی بود که وی اولین بار بعنوان شوهر خواهر من چک گارانتی را امضا کرد و پس از آن بنگاه کرایه من را شناخته و ماشین در اختیار من می گذاشت. یکبار نیز افاق برای اقامتش تهیه کردم در نزدیکی میدان آزادی که پس از ۲ روز ماندن بمن گفت که خانه خوب نیست و پس بدهم. در همین زمان علیرضا سپاسی از مهمترین رهبران بخش منشعب سازمان مجاهدین از خارج به داخل کشور وارد شد و جواد قائدی، بهروز جهاندار را که کادر بسیار باتجربه ای بود به سر قرار وی فرستاد و وی را به خانه ما آورد. جمع دو نفره ما به همراه جواد قائدی و مسولمان بهروز در خانه ای واقع در میدان دوم سید خندان بود. جواد قائدی پس از ورود علیرضا سپاسی به ما اجازه داد بعد از چند روز صورت وی را ببینیم. علت اعتماد جواد به جمع ما این بود که بشدت از تعقیب و مراقبتهای ساواک و حملات

سال ۵۵ خصوصا به سازمان چریکها که هنوز تحلیل درستی از جزئیات آن نداشت، اجتناب کرده و فکر می کرد که جمع ما که تازه مخفی شده و هیچگونه پرونده ای در ساواک بعنوان عضو مخفی ندارد، بی خطر تر است. این را بعدها متوجه شدم. اگر نه دلیل نداشت به جوانان بی تجربه ای مثل ما این چنین اعتمادی بکنند. من در آن زمان ۲۱ سال داشتم و نسرين ۲ سال از من بزرگتر بود. من وظیفه داشتم که با ماشین فولکسی که خریده بودم، با علیرضا سپاسی رانندگی کنم و شهر را بوی نشان بدهم. در طول این شهرگردیها من متوجه شدم که مدت زیادی در شهر تهران نبوده است و خیلی از مسیرها برایش جدید است. در طول مدتی که من نقش راننده وی را داشتم و با وی در یک خانه زندگی می کردیم، صحبتهای زیادی با جمع ما می کرد. از عملیات نظامی سازمان گرفته تا فرار احمد رضایی از زندان را با جزئیات برای ما تعریف می کرد و سوالات ما را که بسیار کنجکاو بودیم با حوصله جواب میداد. از فعالیتهای سازمان در طفار و در فلسطین می گفت. حدس میزدیم که خودش بایستی یکی از کادرهای مهم باشد، ولی بیش از آن چیزی نمیدانستیم.

در این مدت همچنین یک سفر با خواهرم به مشهد رفتیم تا من بعنوان راننده و محمل وی را همراهی کرده و او بتواند با تماس با هواداران کمک مالی بگیرد. پس از آن از طریق تماس با خواهرم و شوهرش، در جریان بعضی بحثهای درونی سازمان بودم و نشریه داخلی سازمان نیز ما را در جریان بحثها میگذاشت.

ادامه در صفحه ۱۰

از صفحه ۹

چرا انقلاب ۵۷ شکست خورد؟

در همین مدت من با اجازه تشکیلات با چند نفر از فعالین دانشجویی که به سازمان سمپاتی داشتند، تماس گرفته و آنها را به سازمان وصل کردم. از جمله این افراد مجتبی احمدزاده بود. وی در جریان انشعاب بخش منشعب به سازمان اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر پیوست که به آرمان معروف شد. از طریق این تماسها، من در جریان اوضاع دانشگاهها نیز قرار داشتم و از طریق آنها، اطلاعاتی از سازمان را به دانشگاهشان میرساندم. تقی شهرام یکی از رهبران مهم بخش منشعب قبل از خروجش از ایران، فکر می کنم در بهار ۵۶، مقاله ای در تحلیل اوضاع و علت ضربات سال ۵۵ نوشته بود که در این مقاله گفته بود که علت تثبیت رژیم و افول اوضاع انقلابی، جامعه به سمت رکود میروید و سازمان بایستی یک عقب نشینی را سازمان دهد و علت ضربات این بوده است. این بحثها را در گفتگوی جواد قانلی با ۲ نفر از کادر رهبری بخش منشعب از سازمان چریکها یعنی گروه بیگوند در جزئیات توضیح میداد که من نوار آنها در تشکیلات گوش کرده بودم. در این گفتگوها، گروه بیگوند با تحلیل آن مخالفت کرده و به یاد دارم که با آوردن فاکت از نامه های شخصیت های جبهه ملی به شاه، می گفتند که جامعه در حال بحرانی شدن است. تحلیل رکود جامعه را نیز خواهرم و شوهرش زمانی که برای تماس با من آمده بودند، برای من توضیح میدادند و بهمین دلیل استدلال کردند که بایستی مخفی شوم. با

نزدیک شدن به شبهای گوته و بعد تحصن دانشجویان دانشگاه صنعتی، صحت تحلیل های تقی شهرام و کل رهبری و تحلیلشان مبنی بر رکود در جامعه زیر سوال رفته و انتقادات که تازه آغاز شده بود، شدت میگیرد و انورینه رهبری زیر سوال می رود. انتقادات نه تنها تحلیل رهبری در رکود جامعه را زیر سوال می برد، بلکه به نقد مشی وی و ترورهای داخلی سازمان وارد می شد. به یاد دارم که خواهرم مقاله ای در نقد حمل قرص سیانور و حمل اسلحه برای کادرهای کارگری نوشته بود که در نشریه داخلی چاپ شده بود و بعد فهمیدم که وی همان اعظم نویسنده مقاله است.

جمع ما تحت مسولیت حسین روحانی قرار گرفت که بعنوان شوهر خواهر من به خانه ما رفت و آمد می کرد. حسین روحانی که آدم بسیار خوش صحبتی بود، ماجراهای بسیاری از عملیات سازمان مثل عملیات هواپیما ربایی برای آزادی زندانیان مجاهد که قبل از علنی شدن سازمان انجام شده بود و خودش در آن شرکت داشت و حتی ترورهای داخلی آنرا که بشدت با آن مخالف بود، برای ما بازگو میکرد. آزمون تقی شهرام در خارج کشور بود و انتقادات داخلی بسیار بالا گرفته بود و بهمین دلیل همه آزادانه انتقاد می کردند و در نشریه داخلی هم چاپ میشد. به یاد دارم که بهروز جهاندار می گفت اگر تقی شهرام داخل بود، کسی جرئت این برخوردهای " لیبرالی " را نداشت. این گفته بخوبی جو داخلی تشکیلات در زمان رهبری تقی شهرام در ایران را بیان می کرد.

اعلام موجودیت

بخش منشعب

پس از خروج کادرهای سازمان از کشور برای رسیدگی و تصمیم گیری در مورد انتقادات به رهبری سازمان و در نتیجه آن تشکیل شورای کادرها برای رهبری سازمان، که خواهرمن و شوهرش نیز عضو آن شدند، ما تحت مسولیت رفیق مسعود پورکریم نشریه خبری داخلی را در میاوردیم. پس از بازگشت کادرها و اعلام موجودیت بخش منشعب و پس از آن انشعاب سازمان مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر و سازمان نبرد برای آزادی طبقه کارگر، جمع خبری ما در تابستان ۵۷ تجدید سازماندهی شد و من کار در کارخانه جنرال صنعتی را با اسم مخفی اکبر هاشمی آغاز کردم. در همین مدت و به محض بازگشت کادرهای دیگر بخش منشعب از خارج کشور، سروان احمدیان که افسر زندان تقی شهرام بود و بهمراه او از زندان فرار کرده بود، برای زندگی و چشمان بسته چند روزی به خانه ما آمد و با ما از پشت پرده صحبت می کرد. ما قرار نبود صورت وی را ببینیم. فرصت خوبی بود که جریان فرار تقی شهرام را برای ما تعریف کند. البته وانمود می کرد که آنرا شنیده، ولی از جزئیاتی که می گفت، میدانستیم که باید خودش باشد که فرار تقی شهرام و یک نفر دیگر را سازمان داده است.

در جریان تغییر سازماندهی جمع خبری، من مدتی با صادق، برادر جواد قانلی که در کارخانه جنرال موتورز کار می کرد، هم اتاق بودم. پس از شروع به کار، من با همسر که یکی از اعضای جدیدتر جمع اولیه خبری بود، در محله داروپخش که نزدیک سه راه آذری بود، خانه

گرفتم که با برادر شوهر خواهرم، جلال روحانی، که سابقه فعالیت مخفی بیشتری در بخش منشعب داشت و در کارخانه کاشی ایرانا کار می کرد، هم جمع شدیم. در جریان کارکردن در کارخانه جنرال صنعتی، بدلیل اینکه گفته بودم که تا کلاس نهم سواد دارم و خیلی از کارگران سواد نداشتند، من را بعنوان یکی از نمایندگان خود انتخاب کردند. این انتخاب شدن با او جگیری حرکات مردم در خیابان و ورود جنبش دانشجویی به جلو کارخانه ها همزمان شد. پس از اینکه کارگران جنرال صنعتی متوجه شدند که صاحب کارخانه مشغول فروش مواد خام و خارج کردن پول آن از کشور است، به جستجوی راه حل می گشتند. به پیشنهاد من و توافق بقیه نمایندگان، ما کارگران را با سرویس کارخانه به دانشگاه صنعتی بردیم و در آنجا از دانشجویان خواستیم که برای حمایت به کارخانه بیایند. پس از آن تحصن کارگران جنرال صنعتی درست چند روز قبل از آغاز قیام در ۱۹ بهمن ۵۷، آغاز شد. این تحصن مورد استقبال دانشجویان قرار گرفت و کارخانه جنرال صنعتی که کارگزارش صاحب کارخانه را گروگان گرفته و به وی اجازه خروج نمیدادند تا سند واگذاری را امضا کند، به یکی از محل های تجمع نه تنها دانشجویان چپ بلکه دانشجویان انجمن اسلامی قرار گرفت. در همین رابطه دانشجویان پلی تکنیکی که می آمدند و میدانستند اسم من جعلی است، حرفی نمی زدند حتی دانشجویان مذهبی، اما هفته بعد از قیام، دانشجویان انجمن اسلامی که در تحصن بودند و اسم واقعی من را میدانستند به کارخانه

جنبش سرنگونی چگونه رهبر خود را پیدا می کند؟

ادامه در صفحه ۱۱

از صفحه ۱۰ چرا انقلاب ۵۷ شکست خورد؟

به نظر من، هر فعال سیاسی سال ۵۷، هدفش سرنگونی رژیم سلطنتی بود. هر کسی یا سازمانی که موثرترین راه برای این سرنگونی را سازمان میداد، به آن میبوستند. هدف این جنبش سرنگونی، سرنگونی رژیم سلطنتی شاه بود که در شعار مرگ بر شاه خلاصه میشد. حمایت سازمانهای چپ از خمینی به این خاطر نبود که مواضع ارتجاعی وی را نمیدیدند، بلکه روش وی را موثرترین شیوه برای به خیابان آوردن مردم میدیدند و مقهور آن شده و ارتجاعی بودن عقایدش را به وی می بخشیدند. در جامعه نیز چنین بود. به نظر من خمینی به این دلیل به رهبری جنبش سرنگونی نرسید چون کسی نبود که عقایدش را نقد کند. مردم خصوصا اکثریت جمعیت شهری بسیار خوب ارتجاعی بودن مواضع خمینی را می فهمیدند. اما بدلیل اینکه هدفشان سرنگونی رژیم بود، هر جنبش و فردی که بهترین راه را برای بیرون آوردن مردم به خیابان و سرنگونی رژیم را ارائه میداد، مورد حمایت قرار میدادند. سازمانهای مهم چپ در آن دوره در داخل ایران، یعنی سازمان چریکهای فدایی و بخش منشعب مجاهدین، مقهور نقش خمینی در سازمان دادن مردم برای سرنگونی شده بودند و به همین دلیل کارها و مواضع ارتجاعی او را در مقابل موثر بودن سازماندهی وی در مبارزه برای سرنگونی شاه، می بخشیدند. به خمینی و طرفدارانش حتی یک انتقاد علنی در رابطه با کارهای

ارتجاعی طرفداران وی مثل حمله به مشروب فروشی ها، حمله به سینما ها و حتی حمله به بهاییان منتشر نکردند. چون فکر میکردند اینها در مقابل نقش وی برای کشاندن مردم به جنبش سرنگونی ناچیز است. در آزمون نقد سازمانهای چپ به خمینی که هیچوقت انتشار بیرونی نداشت و فقط در درون تشکیلات بحث میشد، این بود که وی یک سازشکار است و مبارزه مسلحانه را قبول ندارد. ارتجاعی بودن وی را نیز مطرح می کردند ولی بصورت درونی. چریک فدایی، شعار "تنها ره رهایی، جنگ مسلحانه است" را میداد که فکر می کرد نسبت به تظاهرات خیابانی رادیکال تر است و فکر می کردند خمینی یک خرده بورژواست که بایستی رادیکال شود. بخش منشعب سازمان مجاهدین نیز با پخش اعلامیه "تشکیل هسته های مسلح"، همان فکر را می کرد. چپ ایران بشدت ضد غربی و ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی بود و بهمین دلیل فکر می کرد که خمینی را بایستی رادیکال کرد، وی مثل خرده بورژوا در نوسان است و بایستی بعنوان متحد فقط با فشار رادیکال شود. حتی انتقاد پیکار به فدایی این بود که چرا کم ضد آمریکایی است و فقط به دیکتاتوری شاه انتقاد میکند. این دو سازمان چپ اولاً بدلیل ضربات سال ۵۵ و در نتیجه بی عملی در سال ۵۶ و از طرف دیگر بدلیل کارا بودن خمینی در بسیج مردم به خیابان، وقتی که در سال ۵۷ وارد میدان بصورت محدود شدند، فکر می کردند شعارشان که مبارزه مسلحانه است یا هسته های مسلحانه است، میتواند آنها را به مرور به رهبران جنبش

سرنگونی تبدیل کند. کسی فکرش را هم نمی کرد که رژیم به این زودی سرنگون شود. تا جایی که با کادرهای بخش منشعب صحبت کرده بودم، اکثرا فعالیستان را از انجمنهای اسلامی وابسته به نهضت آزادی و یا انجمنهای ارتجاعی ضد بهائیت که در دوران سلطنت اجازه کار داشتند شروع کرده بودند و بعد بدلیل ارتجاعی بودن و رفرمیستی بودن این تشکل ها، به مجاهدین پیوسته و یا آترا تشکیل داده بودند. به خمینی بعنوان یک خرده بورژوا که بین بورژوازی و طبقه کارگر در نوسان است، نگاه کرده و بشدت تحت تاثیر موثر بودن شیوه وی در بیرون آوردن مردم به خیابان و بسیج آنها علیه رژیم شاه بودند. باز باید تکرار کنم، این یک تفکر اشتباهی است که اگر از خمینی انتقاد شده بود، اسلامیستها قدرت نمی گرفتند یا اگر برنامه بهتری برای آینده ارائه میشد، مردم به آن جذب می شدند. این تفکر به نظر من درست نیست. سازمانهای چپ در سال ۵۵ و ۵۶ درگیر مسائل درونی خود بودند و در سال ۵۷ دیگر دیر شده بود. اگر انتقادی از خمینی می کردند، ایزوله میشدند. انتقاد تنها کافی نبود، بایستی صلاحیت خود را نشان میدادند تا بتوانند بمرور نفوذی کسب کنند. انتقاد از حملات طرفداران خمینی به مشروب فروشی ها، سینماها و بهایی ها میتواندست در این زمان موثر باشد و فشار به خمینی برای محکوم کردن این حرکتها و از این طریق افشای ارتجاعی بودن وی میسر میشد. من گروه شفق سرخ را بیاد دارم که یک گروه چپگرا

بود که فعالینش تازه از خارج کشور آمده بودند. این گروه بعد از مهر ۵۷، بصورت فعال در مقابل سرویسهای رفت و آمد کارگران اعلامیه پخش کرده و خمینی و آخوندها را افشا می کرد. نشریات آنها مملو بود از مقالاتی در مورد تفکرات ارتجاعی خمینی و ملاها و در عین حال حمایت از مبارزات مردم علیه شاه. تقریبا اکثریت کارگرانی که ضد رژیم بودند، می گفتند که این کار ساواک است. صبح زود که در خیابانهای اطراف سه راه آذری می رفتم، که محل تجمع کارگران برای رفتن به سر کار بود، با صدها اعلامیه پاره شده شفق سرخ روبرو میشدم. طرفداران فدایی و بخش منشعب هم به آنها مشکوک بودند و فکر می کردند اگر ساواکی نباشند، ساواک در آنها نفوذ کرده است. اسلامی ها که جای خود دارد. بعبارت دیگر جنبش سرنگونی رژیم آنقدر قوی بود که هرکسی که سازماندهندگان موثر این جنبش را افشا می کرد، منزوی میشد. روز راهپیمایی معروف عاشورا که ما مشغول پخش اعلامیه هسته های مسلح در میان جمعیت بودیم، به تحریک اسلامیستها، مورد حمله قرار گرفته و اعلامیه های ما را پاره کردند. حالا فکر کنید اگر اعلامیه علیه خمینی میدادیم، چه می کردند. به نظر من علت قدرت گیری راست این نیست که جامعه یکدفعه قومگرا و ناسیونالیست و یا طرفدار سرمایه دار میشود و طرفدار برنامه راستها و اگر جنبش چپ برنامه آنها را افشا کند، مردم دیگر بدنبالشان نمی افتند. راست موقعی توانست نفوذ پیدا کند که اول با ارائه تاکتیکهای بهتر نشان داد که

در سازمان دادن جنبش علیه رژیم موثرتر است، بعد که مردم دنبالش راه افتادند، توانست برنامه های ارتجاعی خود را به اجرا در بیاورد. تا مردمی که گنج بودند بخود آمدند، راست توانست با سرکوب شدید، خود را تثبیت کند. خمینی هیچگاه حمله ای انتقادی به نیروهای دیگر نکرد. حتی وقتی که در قبل از انقلاب به هیات سازمان مجاهدین که مذهبی بودند، گفته بود که از آنها حمایت نمی کند، بر علیه آنها موضع نگرفته بود. در جریان انقلاب طوری برخورد میکرد که همه، از سازمانهای چپ گرفته تا جبهه ملی و نهضت آزادی و حتی فرماندهان ارتش شاه، فکر می کردند که وی یک وسیله است و میتوانند به نفع خود وی را مورد استفاده قرار دهند. رهبری همیشه اینطوری شکل می گیرد. جامعه فکر می کند که رهبر میتواند وی را برای سرنگونی سازمان بدهد و بعد نقشش تمام میشود. در کارخانه جنرال صنعتی نیز کارگران همین برداشت را نسبت به من داشتند. من را یک جوان ۲۲ ساله خام میدانستند که هر کدامشان می آمدند و به من خط میدادند و نصیحت می کردند و فکر میکردند که من حرفهای آنها را پیش می برم. من نه به توده ایها نه می گفتم، نه به مذهبی ها، نه به غیر مذهبی ها. فقط با کسانی که شک در تحصن و گروگان گرفتن رئیس کارخانه داشتند، بحث میکردم و آنها را قانع می کردم. از صحبتهای حمایت انگیز کارگران قدیمی و اتوریته آنها نقل میکردم تا بقیه را قانع کنم. به همین دلیل به من اعتماد پیدا کرده بودند، چون ادامه در صفحه ۱۲

از صفحه ۱۱ چرا انقلاب ۵۷ شکست خورد؟

به من بعنوان یک ابزار برای رسیدن به خواسته هایشان نگاه می کردند. در انقلاب هم همین است. با یک طبقه نمیتوان انقلاب کرد، بایستی اکثریت جامعه را با خود همراه کرد و هر کس بایستی فکر کند که بهترین راه برای سرنگونی شما هستید، چون صلاحیتتان را در کشاندن مردم به خیابان نشان داده اید. آنها به برنامه آینده شما توجهی ندارند، چون فکر می کنند رژیم که برود، شما کاره ای نیستید، در دست آنها قرار دارید. این رابطه رهبری با جنبش سرنگونی بایستی باشد. باید ثابت کند که بهترین وسیله در دست آنها برای خلاص شدن از دست رژیم است. اگر این را نشان بدهد، اتوریته خود را تثبیت کرده است. بهمین دلیل افشاکگری در مورد راست نمیتواند در همه موارد موثر باشد. خصوصا در زمانی که راست توانسته است عده ای از مردم را بخود جلب کند. نقد برنامه های آینده راست برای مردم عادی که درگیر مبارزه با رژیم هستند، بی اثر است و حتی با عکس العمل شدید آنها روبرو خواهد شد. بایستی راست را در ضعفهایش در پیشبرد سازمان دادن مبارزه علیه رژیم نقد کرد. اگر هر قدمی که راست بردارد، بصراف اینکه راست است، مورد نقد قرار بگیرد، بزودی ما به مهمان و ناظر جنبش سرنگونی تبدیل خواهیم شد. مردم فکر می کنند ما در راه جنبش سرنگونی سنگ می اندازیم. ولی اگر با قدرت وارد میدان شده و ضمن تایید هر قدم که در جهت جنبش سرنگونی است، به انتقاد از

کاستی های آن پرداخته و بجای آن راه حل های خودمان را ارائه دهیم و با سازمان دادن حرکتها با راه حل های خودمان، صحت انرا نشان بدهیم، جامعه به ما بعنوان رهبر نگاه خواهد کرد.

افشای راست خصوصا بایستی به ضعف آن برای سازمان دادن جنبش سرنگونی متمرکز گردد. مردم بشدت از رژیم متنفرند و اگر کسی راه موثرتری ارائه دهد، بدنبالش میروند. در تمام انقلابات، این چنین مردم به دنبال یک رهبر سیاسی رفته اند. مردم در انتخابات به برنامه یک سازمان سیاسی رای میدهند، ولی در انقلابات به قابلیتش در هدایت مبارزه علیه رژیم. مساله اصلی انقلاب شکستن ماشین دولتی است و نه ساختن ماشین دولتی بعدی، به این دلیل است که موضوع اصلی آن، نفی رژیم است.

نکته دیگر این است که جنبش سرنگونی یک جنبش است و یک هدف دارد، یعنی سرنگونی رژیم. نیرویی که این هدف را کنار بگذارد، کنار گذاشته میشود. وقتی بختیار که عضو جبهه ملی سعی کرد با قبول مقام نخست وزیری، سلطنت را حفظ کند، منزوی شد. حتی به او کمک کردند و شاه را از کشور خارج کردند، اما جنبش از هدفش کوتاه نیامد. خمینی به دلیل اینکه به این هدف جنبش سرنگونی وفادار ماند، رهبری اش را حفظ کرد.

قبل از انقلاب ۵۷

چه باید می کردیم؟

به نظر من این تجربه را بایستی در دو دوره بررسی کرد. دوره اول، از مقطع جنبش مردم در خارج از محدوده در سال ۵۵ آغاز شده و به ۲۹ بهمن ۵۶ خاتمه می

یابد. در این دوره جو جامعه چپ است و مردم بدنبال رهبری جریانی می گردند که بتواند جنبش آنها را برای سرنگونی هدایت کند و راه و چاه نشان دهد. در سال ۵۵ که جنبش مردم خارج محدوده آغاز شده بود، سازمان سیاسی چپ بایستی فراخوان میداد و از دانشجویان میخواست که به کمک مردم بشتابند. بایستی تظاهراتی دانشگاهها با شعار حمایت از مردم خارج محدوده و اعتراض به خراب شدن خانه هایشان شکل میگرفت. این احتیاج به یک خط فکری داشت که سازمانهای عمده چپ در آنموقع بدلیل ضربات ساواک در آن سال، بشدت ضعیف شده بودند و حضوری نداشتند. بخش منشعب بصورت بسیار محدود و در حد تهیه گزارش از این جنبش که در ۱۴ محله خارج از محدوده تهران در جریان بود، شرکت داشت و این گزارش هم بعد از شکست جنبش خارج از محدوده منتشر شد که نمی توانست کمکی به گسترش آن کند.

در همین دوره، در اواخر تابستان ۵۶ و با آغاز شبهای گوته و گردهمایی های دانشجویی که آخرین آن مهر ماه در دانشگاه صنعتی و کشانده شدنش به خیابانها و ادامه آن تا میدان انقلاب شد، بایستی یک سازمان چپ فراخوان تظاهراتی مقطعی میداد. تظاهراتی مقطعی از اوایل سال ۵۶ در محله های جنوب تهران توسط دانشجویان شکل گرفته بود. دانشجویان با قرار قبلی، در یک محله ظاهر شده و پس از شعار دادن علیه رژیم، بسرعت پراکنده میشدند. من شخصا در سازمان دادن و شرکت در چند تظاهرات محله

ای در اوایل سال ۵۶ و قبل از مخفی شدن، نقش داشتم و با جزئیات برای خواهرم و شوهرش که هردو کادر بخش منشعب بودند و جواد قائدی توضیح دادم و آنها با اشتیاق از جزئیات آن می پرسیدند. اما کاری برای ارتقا این حرکات شکل نگرفت. سازمان سیاسی چپ بایستی این تظاهرات را تثویز می کرد و نقایص آنرا می گفت و دانشجویان را تشویق به ماندن بیشتر و ارتباط با مردم محلات می کرد. علنی کردن و نشان دادن چهره های چپ بایستی در دستور کار قرار میگرفت تا جامعه با دهها رهبر جنبش چپ بصورت علنی آشنا شود. بدلیل نفوذ جنبش دانشجویی این کار میتوانست از جنبش صنفی دانشجویی آغاز میشد و بعد به کارگران و کارمندان و دیگر طبقات میرسید. متاسفانه بخش منشعب مشغول درگیری های داخلی و رفع و رجوع آن بود و این دید را نداشت که رفع بحران داخلی نیایستی کار بیرونی را تعطیل کند. سازمان چریکها نیز که تازه از زیر ضربات سال ۵۵ بیرون آمده بود، مثل بخش منشعب مشغول بازسازی درونی بود. بین مهرماه ۵۶ تا ۱۹ دی همان سال که تظاهرات قم بخاطر انتشار مقاله در روزنامه اطلاعات علیه خمینی آغاز شد، جو جامعه به سمت باز شدن میرفت. انواع شخصیت های ملی مذهبی با نامه دادنها، خواستار این میشدند که شاه سلطنت کند نه حکومت، ولی هیچ فراخوانی از طرف هیچ سازمان سیاسی داده نشده و هیچ تحلیلی در مورد تغییر اوضاع و تاکتیکهای مناسب با آن داده نشد.

از همه مهمتر، تقی شهرام

رهبر بخش منشعب معتقد بود که بدلیل رشد لیبرالیسم، جنبش در حال افول است و ضربات سال ۵۵ را نتیجه آن میدانست. بقیه رهبری نیز آنرا قبول داشتند. این تحلیل تا مهر ماه ۵۶ در سازمان غالب بود و پس از تظاهرات ۱۹ دی در قم، عملا نفی شد. این تحلیل و کلا خط مبارزه مسلحانه و جنبش چریکی، بشدت رهبری چپ را برای سازمان دادن مبارزه علیه رژیم محدود به دانشگاهها و با ابتکار دانشجویان کرده بود. پس از تظاهرات ۱۹ دی و حمله رژیم به آن، عملا ابتکار عمل جنبش ملی اسلامی آغاز شده بود و نگاه جامعه را به سمت خود چرخانده بود. بین ۱۹ دی در قم تا ۲۹ بهمن ۵۶ در تبریز، باز هیچ فراخوان یا تحلیلی از چپ ارائه نشده بود. سازمانهای چپ با سمپاتی به این حرکت نگاه کرده و خوشحال بودند که کسی توانسته در این ابعاد مردم را به خیابان بکشاند. در این مقطع و در هفته بعد از قم، بایستی فراخوان اعتراض به کشتار قم داده میشد. مردم می بایستی یک آلترناتیو دیگر برای ابراز ناراضی خود میدیدند، که وجود نداشت. پس از ۲۹ بهمن در تبریز به آتش کشیده شدن دفاتر حزب رستاخیز، عملا جنبش ملی اسلامی قدرت خود را برای بسیج مردم علیه شاه نشان داده بود. ۲۹ بهمن در چهلم وقایع قم بود و عملا نگاهها را به سمت قابل بودن رهبری خمینی در بسیج مردم در خیابان علیه شاه کشاند.

دوره دوم از ۲۹ بهمن ۵۶ آغاز میشود. از این به بعد، که جنبش ملی اسلامی توانسته بود قابلیت خود را در بسیج مردم در خیابان نشان دهد، فقط چپ میتوانست با تایید

ادامه در صفحه ۱۳

از صفحه ۱۲

چرا انقلاب ۵۷ شکست خورد؟

مبارزات علیه رژیم، به جنبه های ارتجاعی آن مثل حمله به مشروب فروشها و سینما ها و غیره بپردازد. چپ میتواند در همان هفته بعد از ۱۹ دی در حمایت از مردم قم و محکوم کردن قتل عام آنها فراخوان دهد. اما از مقطع مهرماه ۵۶ و پس از وقایع دانشگاه صنعتی تا ۱۹ بهمن ۵۷، بجز سازمان دادن حرکت های حمایت از اعتصابات کارگران که بیشتر توسط دانشجویان و با ابتکار خودشان شکل می گرفت، چپ حرکت درخوری در جنبش سرنگونی انجام نمیداد. حرکتی صورت نگرفت که بتواند آلترناتیوی عملی و مورد قبول برای جنبش ضد رژیم باشد. بخش منشعب، مشغول حل مسایل درونی خود بود و سازمان چریکها، با حمله به چند پست ژاندارمری فکر می کرد، تظاهرات مردم را رادیکال تر می کند. مردم عملاً فقط یک راه و یک روش موثر برای سرنگونی رژیم میدیدند و آنهم تظاهراتی خیابانی برهبری آخوندها و مساجد بود. بقیه راهها مثل عملیات مسلحانه و یا شعار تشکیل هسته های مسلح بدلیل اینکه نتوانست نیرویی پشت خود جمع کند و از تاکتیک تظاهراتی خیابانی عقب تر بود، چپ را بیشتر و بیشتر منزوی کرد. بنابراین تاکتیک چپ در این دوره نمیتوانست مثل قبل باشد، چون بازی را باخته بود و در این مرحله فقط برای کم کردن نتیجه باخت به میدان می آمد. تاکتیک انتقاد به حرکات ارتجاعی طرفداران خمینی و فشار به خمینی برای محکوم کردن این

حرکات، شاید میتوانست به مرور به چپ یک وجه بعنوان رهبر میداد و میتوانست زمینه ای شود که در جریان قیام ۵۷، با استفاده از نفوذ خود، قدرت دوگانه در تهران تشکیل دهد. متأسفانه دیدگاههای نزدیک چپ با جنبش ملی اسلامی و دیدن نقش خود بعنوان رادیکال کردن خرده بورژوازی حاکم، چنین حرکتی را ممکن نساخت.

ضعف خمینی در پاسخ دادن به جنبش سرنگونی، فقط در جریان قیام مردم بروز کرد و همین موجب شد که نیروهای دیگر مثل فدایی، بخشی از نیروهای جنبش سرنگونی را بخود جلب کنند. زمانی که خمینی، بازرگان را در دیماه ۵۷ به نخست وزیری انتخاب کرد و مشغول توافقات برای انتقال دولت شاه به دولت اسلامی بود، بدون اینکه ارتش و ماشین دولتی داغان شود، قیام مردم از پایگاه همافران در شرق تهران آغاز شد. من بخوبی به یاد دارم که طرفداران خمینی با بلندگو در خیابان می گفتند که "امام هنوز فرمان حمله نداده است، به پادگانها و کلانتریها حمله نکنید"، اما خمینی حاضر نشد که فتوای حرام بودن این حملات را صادر کند. اگر اینکار را کرده بود، بشدت نیروهایش ریزش میکردند. میدانست اگر چنین کاری را کند، در جنبش سرنگونی منزوی خواهد شد. اما همین ضعف وی در رهبری جنبش سرنگونی بود که نیروهای چپ مثل فدایی که همانروز در دانشگاه به مناسبت ۱۹ بهمن تظاهرات گذاشته بودند، از فرصت استفاده کرده و ابتکار عمل بخرج دهند. سازمان فدایی به همان مقدار که به این نیاز جنبش سرنگونی پاسخ داد و از ضعف خمینی در هدایت این مرحله

جنبش استفاده کرد، توانست از خمینی نیرو جدا کند. ضعف خمینی در قیام، موجب شد که فدایی یکدفعه قدرت بگیرد و از حدود ۶۰ نفر عضو در مدتی کمتر از یکماه، به چند ده هزار نفر عضو رشد کند و پیکار بدلیل اینکه نتوانسته بود از این فرصت استفاده کند، بیشتر رشدش در بعد از قیام بود نه در جریان قیام. اما نزدیکی فکری فدایی به جنبش ملی اسلامی و ضد آمریکایی گری اش، موجب شد که پایگاههایی را که در جریان قیام تسخیر کرده بود، به راحتی در اختیار نیروهای طرفدار خمینی بگذارد. اگر این همفکری سیاسی نبود و فدایی به خمینی بعنوان یک ضد انقلاب می نگریست، نمیتوانست حداقل در یک چهارم تهران، قدرت دوگانه تشکیل دهد و در بسیاری از شهرها حتی قدرت را در دست بگیرد و با اجرای برنامه چپ، یک جبهه ضد خمینی شکل بدهد. نه چنین دیدی بود و نه چنین تفکری. دیدگاه فدایی این بود که نبایستی تضاد میان نیروهای خلق را آنتاگونیستی کرد و خمینی را میخواست رادیکال تر کند نه سرنگون.

درسهای شکست انقلاب ۵۷ برای زمان کنونی و نقش حزب کمونیست کارگری

به نظر من سازمان چپی قادر است نقش رهبری جنبش سرنگونی را بازی کند که نشان دهد میتواند تمام نیروهای مختلف ضد رژیم را در مقابل آن سازمان دهد. این به معنی "همه با هم" نیست. در سال ۵۷ همه باهم نبود، همه زیر رهبری خمینی بود. این اعمال رهبری چپ است. هیچ انقلابی با صرفاً نیروی

یک طبقه شکل نگرفته است، اما یک طبقه میتواند رهبری خود را با درایت و تیز بینی رهبری خود بر جنبش سرنگونی، تثبیت کند. حزب طبقه کارگر بایستی نشان دهد، که فقط نماینده طبقه کارگر نیست، بلکه برای آزاد کردن طبقه کارگر میخواهد تمام جامعه را آزاد کند. بهمین دلیل از هر جنبشی که بر ضد رژیم است بایستی استقبال کرده و نقایص آنرا بگوید و راه حل خود را برای موثرتر کردن جنبش ارائه دهد. جامعه در صورتی انورته حزب چپ را می پذیرد که صلاحیت آنرا در سازمان دادن نیروهای مختلف جامعه برای سرنگونی رژیم را در عمل تجربه کرده باشد. جامعه به برنامه حزب در مورد آینده نگاه نمی کند که انتخاب کند، بلکه به نقش آن در رهبری جنبش سرنگونی نگاه می کند. به تمام جنبش هایی که منجر به سرنگونی رژیمها شده اند نگاه کنید و متوجه می شوید که جامعه بعد از سرنگونی است که تازه بفکر برنامه احزاب می افتد نه قبل از آن. در قبل از سرنگونی، جامعه ای که مستاصل است و بهمین دلیل میخواهد انقلاب کند، هر قله سنگی را که در دسترسش باشد، برمیدارد و پس از پرتاب به رژیم است که به ماهیت سنگ توجه میکند. در حال حاضر به نظر من در میان نیروهای چپ فقط یک حزب سیاسی است که میتواند است قدمهای مثبتی در این جهت بردارد. حزب کمونیست کارگری بدلیل مدرن و غربی بودن خود توانسته است یک فاصله نسبتاً عمیق با انواع چپ که عمدتاً ضد غربی، و یا در سنت های پرو روسی یا چینی هستند، ایجاد کند. این حزب توانسته است از هر قدمی که برای

سرنگونی رژیم مطرح شده پشتیبانی کرده و آنرا به قدمهای دیگر وصل کند. این حزب قادر شده که نشان دهد از آن بصیرت و توانایی برخوردار است که بتواند کل افشار جامعه را برای سرنگونی رژیم رهبری کند. پشتیبانی و سازمان دادن جنبش حق کودکان، جنبش علیه اعدام، جنبش علیه حجاب، جنبش حقوق زنان، جنبش علیه مذهب، جنبش حفظ محیط زیست، جنبش رفع تبعیض علیه ال جی بی کیو ها و ... در کنار رهنمودهای موثر و موفق این حزب به کارگران نظیر علنی کردن رهبران کارگری و رو به جامعه سخن گفتن، تشویق خانواده های کارگری به شرکت در تجمعات کارگران، رهنمود دادن به بازنشستگان و دهها کمپین موثر برای حمایت از زندانیان سیاسی و ... همگی این حزب را شایسته این رهبری کرده است. بنابراین این حزب نمیتواند بعنوان مهمان جنبش و یا مبصر جنبشی که خودش در شکل دادن به آن موثر بوده است، شرکت کند. این حزب بایستی بعنوان صاحب این جنبش و رهبر این جنبش ظاهر شود. بعنوان رهبر این جنبشها، بایستی نشان دهد هر حرکتی هر چند کوچک علیه رژیم را میتواند در کنار حرکات دیگر ببیند و سازمان دهد و تشویق کند و راه درست برای پیشبرد آن ارائه دهد.

بهمین دلیل مردم در آن شرایط، هر انتقادی را از خارج جنبش، چوب لای چرخ مبارزه علیه رژیم می بینند. اگر حزب در راس جنبشی قرار گرفت و اتوریته رهبری خود را اعمال کرد، بایستی یک نوع برخورد کند و وقتی با جنبشی روبرو شد که تحت ادامه در صفحه ۱۴

از صفحه ۱۳ چرا انقلاب ۵۷ شکست خورد؟

رهبری راست است، نوع دیگر. حزب بایستی به مردمی که به راست روی آورده اند، نشان دهد که آنها را رها نکرده است و مطمئن باشد که راست قادر نیست به خواسته های مردم پاسخ گوید و دیر یا زود مردمی که به رهبری راست روی آورده اند، آنها را رها می کنند. برای منزوی کردن راست، بایستی فقط از تاکتیک حمله و افشاکاری برنامه آنها استفاده کرد، بایستی ضمن تایید حرکات مردمی که در جهت سرنگونی حرکت می کنند به کاستی های آن پرداخت. مردمی که به رهبری راست تن داده اند، دیر یا زود به ناتوانی آن پی می برند، اما در صورتی حزب میتواند به آنها رهبری خود را تثبیت کند، که حزب را در کنار خود ببینند نه دشمن خود و از همه مهمتر بعنوان وسیله ای که بسیار موثرتر و فعالتر از راست سازمان میدهد، آنها ببینند. بایستی بتوان مردم را بخود متوجه کرد تا به نقایص راه حلهای راست پی ببرند. مردم را بایستی در حرکات روزانه آنها آموزش داد نه بصورت هوایی بلکه بصورت زمینی. در تمام این سناریوها این نکته اهمیت دارد که، نیرویی که هدف جنبش سرنگونی را کنار بگذارد، از صحنه حذف میشود و جنبش سرنگونی از روی آن خواهد گذشت. موقعی که راست دست بالا را در یک جنبش دارد، حزب بایستی به رهبران آن کاری نداشته باشد، مردم را خطاب قرار داده و ضمن تمجید از مردمی که به رژیم حمله کرده اند، شعارهای ارتجاعی را افشا کند و به

مردم نشان دهد که چرا شعارهای ارتجاعی و شیوه های عقب مانده و یا ناسیونالیستی، به مبارزه شان برای متحد کردن مردم برای سرنگونی لطمه میزند. تجربیات انقلاب ۵۷ نشان میدهد که افشای خمینی در سال ۵۷ که موفق شده بود رهبری خود را بر جنبش اعمال کند، دیگر دیر شده بود. مردمی که رهبری وی را پذیرفته بودند و فکر می کردند که شیوه وی موثرتر است، هر گونه نقد چپ را چوبی لای چرخ جنبش سرنگونی میدیدند. تاکتیک ما در سالهای ۵۵ و ۵۶ که هنوز بحث رهبری جنبش باز می بود، باید با تاکتیک ما در سال ۵۷ برای ارتباط با مردمی که به رهبری خمینی تن داده بودند، فرق می کرد. اگر نه در آینده همان سرنوشتی به سر ما خواهد آمد که بر سر شفق سرخ آمد. فصل مشترک هر دو دوره این بود که تاکتیکهای ما بایستی مردم را قانع می کرد که ما قادریم آنها را در سرنگونی رژیم متحد کنیم. اما شرایط فعلی بسیار متفاوت است. ما هنوز در دوره ای شبیه قبل از ۲۹ بهمن ۵۶ بسر می بریم. مساله اتوریته در جنبش فعلی هنوز باز است. بنابراین حککا بایستی در هر مقطع با اطمینان از جنبشی که خود در ایجاد آن شرکت داشته، با اطمینان بر چپ بودن جامعه، به مردمی که به رهبری راست تن داده اند، برخورد کند. در خیلی موارد مردم تحت اتوریته حزب است که به خیابان آمده اند. شعارهای آنها این را نشان میدهد حتی اگر حزب را خوب نشناسند. این برخوردها نشان خواهد داد که آیا این حزب صلاحیت رهبری دارد یا فقط کنار گود نشسته و هوایی حرف میزند.

یک فعال حزب همیشه بایستی خود را بجای یک فعال سیاسی و یا اجتماعی بگذارد که نمی خواهد سر به تن این رژیم باشد و به همین دلیل دنبال موثرترین راه برای خلاصی از این رژیم میروند. به این دلیل فعال حزبی بایستی دنبال راهی بگردد که اول با فعال سیاسی و اجتماعی رابطه برقرار کند و دوم راه حلی ارائه دهد که برای وی راه گشا باشد، به وی راه موثر برای سرنگونی را نشان بدهد. این شیوه میتواند نیرو جمع کند و حزب را ارتقا دهد. سازمان دادن یک حرکت سراسری در حمایت از یک جنبش مردمی در ایران بخوبی نقش حزب را برای فعالین داخلی بهتر از صدها نقد و انتقاد به راست تثبیت می کند. در آینده و با افزایش اتوریته حزب و حتی زمانی که اتوریته آن زیاد شده است، حزب بایستی با سعه صدر بیشتری با رهبران سیاسی دیگر برخورد کند. در شرایط فعلی نمیتوان از طریق اتحاد چند گروه سیاسی رهبری چپ را شکل داد. فقط گروههای سیاسی که صلاحیت خود را نشان داده اند، بایستی گرد هم بیایند و این در مرحله دوم انجام میشود. موقعیکه هماهنگی چند گروه سیاسی که صلاحیت خود را نشان داده اند، موجب ارتقا موقعیتشان در جنبش سرنگونی شود. جنبش سرنگونی با جنگ چریکی فرق دارد. در جنگ چریکی گروههای مختلف چپ دست به عملیات میزنند تا مردم را بخود جلب کنند. جنبش سرنگونی ولی یک جنبش واحد است که با هدفش که سرنگونی رژیم است تعریف میشود. این جنبش متشکل از کل جامعه مستاصل است و دنبال رهبری

میروند که صلاحیت خود را در عمل برای سرنگونی رژیم نشان داده باشد. نکته دیگر اینکه برای انقلاب تنها خواستن اکثریت نیست که موجب انقلاب میشود، باید بالایی ها نیز نتوانند. درک اینکه چگونه میتوان بالایی ها را ناتوان کرد و شکاف آنها را زیاد کرد، بسیار مهم است. در شرایط فعلی بایستی فعالان با شرکت در جنبش های مختلف براندازی، نقش حزب و اتوریته آن شکل بگیرد. علاوه بر آن، بایستی هر شکافی که در بالا بوجود می آید را شناسایی کرد و به مردم نشان داد، پا را لای شکاف گذاشته و نگذاشت شکاف بسته شود. فشار آورد تا این شکاف بیشتر شود. برای ایجاد چنین شکافهایی فشار جنبشی لازم است. وقتی رژیم عقب نشینی می کند، بایستی این عقب نشینی با فریاد بلند اعلام گردد و مردم را تشویق به پیشروی بیشتر کرد. در چنین مواقعی معمولا از میان رژیم عده ای به بیرون پرتاب میشوند و اختلافات بقیه بالا می گیرد. مهم است که با تاکتیک درست، برای بیشتر شدن این شکافها اقدام کرد. بعنوان مثال وقتی که هویدا در زمان شاه دستگیر شد، پشتیبانی از این کار و اعلام عقب نشینی شاه، فقط تضادهای درونی رژیم را زیاد می کرد. در حال حاضر نیز هر گونه عقب نشینی رژیم چه در مورد ورود زنان به استادیومها و یا عقب نشینی های دیگر را با صدای بلند رو به جامعه باید اعلام کرد، آنها بعنوان عقب نشینی بر شمرده و خواهان حمله بیشتر شد. این حرکات است که شکافهای بالایی ها را بیشتر می کند. در اتخاذ این تاکتیکها مهم است که حزب بداند که مساله

کسب اتوریته در جنبش سرنگونی هنوز باز است. بنابراین بایستی باور داشته باشد تا در میدان است، مردم راست نمی شوند حتی اگر به بهانه توسل به رهبران راست بخوابان بیایند. خیابان تاریخا و جبرا در دست حزب است مگر اینکه حزب صلاحیت خود را ثابت نکند. بایستی تحت تاثیر چپهای فرقه ای و حملات آنها قرار بگیرد که هیچ درکی از چگونگی انقلاب ندارند و انقلاب را مثل جنگ چریکی میدانند. پس از اعتصابات کارگری خصوصا فولاد، نگاه جامعه که از راه حلهای راست نا امید شده بود، به چپ برگشت. جامعه بخوبی به نقش اعتصابات سراسری پی برده و این یعنی اتوریته چپ. جامعه در حال حاضر تحت اتوریته چپ است و راست نا امید از لابیگری و قدرت گیری از بالا، امیدش فقط کودتا از جانب سپاه است که آنها فعلا امکانش نیست و اگر هم بشود به نفع چپ تمام خواهد شد چون شکافهای بالا را زیاد کرده و موجب حمله بیشتر مردم به رژیم میشود. بن بست فعلی بدلیل اتحاد بالایی ها علیرغم تمام اختلافاتشان و وحدت برای سرکوب است. رژیم با تجربه انقلاب ۵۷ بخوبی میداند که تا بالایی های وحدت داشته باشند، قادرند به سرکوب ادامه دهند. اگر حککا بتواند با ارائه تاکتیکهای موثر شکاف در بالا را زیاد کند تا ماشین سرکوب را کند کرده و جنبش های خیابانی و تحصنها و غیره شکل بگیرد، به نیاز این مرحله پاسخ داده است. پاسخ درست به این مرحله است که اتوریته حککا را تثبیت خواهد کرد. حککا یک مجموعه از ادامه در صفحه ۱۶

نام ستار بهشتی نباید با نام ترامپ آلوده شود



کازم نیکخواه

هفته گذشته نامه ای از جانب گوهر عشقی مادر زنده یاد ستار بهشتی به ترامپ منتشر شد. چند روز است به خودم میگویم آیا در مورد این نامه چیزی باید گفت یا نه. چون نکات مثبتی در آن هست که باید برجسته شود. و نکاتی بسیار مهم و منفی نیز در آن هست که باید حلاجی و نقد شود. بهرحال به این نتیجه رسیدم که نوشتن یک یادداشت کوتاه از سکوت کردن بهتر است.

گوهر عشقی زخم عمیقی بر قلب خویش دارد. فرزند عزیزش ستار را حکومت اسلامی به ناگهان از او گرفته است و با شکنجه به قتل رسانده. نه فقط گوهر عشقی بلکه میلیونها نفر در ایران از قتل ستار بهشتی تکان خوردند و به خشم آمدند. مرگ ستار بهشتی یکی از جنایات شاخص و سمبولیک جمهوری اسلامی است که همه مردم را تکان داده است. این زخم التیام پذیر نیست. ستار بهشتی فراموش شدنی نیست. نام ستار بهشتی برای همیشه در تاریخ جنایت در ایران ثبت شده. قطعاً با سرنگونی حکومت اسلامی، نام ستار بهشتی بر بسیاری از روزها و اماکن مهم نقش خواهد بست. ستار سمبل همه زندانیان و جانباختگان و قربانیان حکومت جنایت و تحجر اسلامی سرمایه داران است.

گوهر عشقی در نامه اش با بیانی صریح و بدون تخفیف به نحوی جسورانه کل حکومت جنایتکار اسلامی و سران و پایه گذاران خونخوارش از خمینی تا خامنه ای را مورد نقد و حمله قرار میدهد و

فال نیک گرفت.

اما ایراد اساسی نامه مادر ستار بهشتی در وهله اول اینست که این نامه صرفاً علیه جمهوری اسلامی نیست. بلکه نکات دیگری نیز در آن هست که قابل تامل است و من توجه گوهر عشقی عزیز را به این نکات جلب میکنم. میدانم که او سواد خواندن و نوشتن ندارد. اما امیدوارم که کسانی این نوشته را برای او بازگو کنند. یک ایراد مهم نامه گوهر عشقی اینست که کسی بنام ترامپ نوشته شده است و از او تقاضای نامگذاری روزی جهانی را مینماید. که این اشتباه محض است و معلوم است که این مادر داغیده شناخت دقیقی از ترامپ ندارد و از فرط نفرت از جمهوری اسلامی به کسی متوسل شده است که از نظر ارتجاعی بودن و ضد انسانی بودن و ضد آزادیخواهی بودن دست کمی از خامنه ای و جمهوری اسلامی ندارد. بگذارید ساده تر بگویم هیچ تردیدی نباید داشت که اگر ترامپ همین امروز به فرض به حرف گوهر عشقی گوش دهد و چنین روزی را نامگذاری کند قطعاً بازتاب مثبتی نخواهد یافت و کسی از مردم جهان برای این روز تره هم خرد نخواهند کرد. اگر قرار است روزی بنام انسانیت معرفی شود لازم است که کسانی مبتکر آن شوند که مدافع انسانیت هستند و در این زمینه سابقه خوبی دارند. نه کسانی که بویی از انسانیت و آزادیخواهی و ترقی خواهی نبرده اند. مردم شریف ایران و آمریکا در بهترین حالت چنین روزی را خیلی زود بعنوان میراث یک شخصیت راست و نژاد پرست و دشمن پناهندگان و کارگران کنار خواهند زد و در بهترین حالت تلاش میکنند آنرا به فراموشی بسپارند. در حوزه

سیاست ترامپ همه آن چیزهایی را نمایندگی میکند که گوهر عشقی به درست به خامنه ای منتسب میکند. بدون تردید اگر دست امثال ترامپ باز باشد معلوم نیست چه بلایی به سر بشریت می آورند. بنابراین نام عزیز ستار بهشتی نباید با نام شخصیت دست راستی و فاشیستی مثل ترامپ آلوده شود. ستار بهشتی برای انسانیت، برای برابری و رفاه و آزادی مردم مبارزه و تلاش کرد. و ترامپ درست عکس این عمل میکند و همانگونه که اشاره کردم از نظر مردم آزادیخواه آمریکا و دنیا بشدت منفور و ضد بشر و راست و ضد پناهنده و ضد زن و مرتجع است.

نکته دیگر اینست که گوهر عشقی شعار مرگ بر آمریکا را به همه مردم ایران نسبت میدهد و از ترامپ معذرت خواهی میکند. اینهم عجیب و غیر قابل قبول است. ضد آمریکائی گری شعار و سیاست حکومت اسلامی است. این حکومت سیاستهای ضد کارگری، ضد انسانی، ضد زن و ارتجاعی علیه مردم ایران را زیر لوای ضد آمریکائی گری به پیش برده است. در نتیجه این ما مردم نیستیم که به دلیل این سیاستها به مردم آمریکا بدهکاریم بلکه برعکس آن سیاستمداران و ژورنالیستها و کسانی که سیاستهای این حکومت را به مردم ایران نسبت میدهند یک معذرت خواهی به ما بدهکارند. گوهر

عشقی زخم خورده این حکومت کثیف و سیاستهای آتست و به کسی بدلیل جنایات و سیاستهای این حکومت بدهکار نیست. ما مردم قربانیان حکومتیم. ما مردم زیر ستم و سرکوب این حکومتیم. و به خاطر سیاستهای کثیف و ارتجاعی و ضد آمریکائی گری و ضد زن و ضد کارگر و ضد کمونیست بودن و ضد انسان بودنش به مردم دنیا بدهکار نیستیم. بلکه آنها که این سیاستها را به مردم ایران منتسب میکنند یا از این حکومت به هر درجه ای دفاع میکنند و آنها که این حکومت را تحویل میگیرند و به مجامع بین المللی دعوت میکنند، در واقع باید از ما عذر خواهی کنند.

در خاتمه به گوهر عشقی عزیز اطمینان میدهم که نام ستار بهشتی هیچگاه فراموش نخواهد شد و تاریخ نام او را بعنوان کارگر مدافع انسانیت و قربانی حکومت ضد انسانی برای همیشه در قلب خویش ثبت خواهد کرد. اول شهریور روز تولد او نیز بعنوان یکی از روزهای فراموش نشدنی بیاد خواهد ماند. بدون شک دیر نخواهد بود روزی که حکومت جنایتکاران اسلامی را به زیر بکشیم و قاتلین ستار بهشتی عزیز را در دادگاههای علنی مردم محاکمه کنیم. آرزو میکنم که این مادر زخم خورده خود شاهد زنده چنین روزی باشد.*

انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: خلیل کیوان

ایمیل: anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود

از صفحه ۸

کیفرخواست مردم ایران علیه کشتار ۶۷ و جنایات جمهوری اسلامی

و یا بنا به "مصلحت نظام" از جنایات معینی فاصله گرفته اند را تطهیر کنند. یا میکوشند دلائل بنیادی در پس این جنایات را تحریف کنند و یا برای آنها توجیهاتی نظیر مواجهه با این یا آن گروه مسلح، یا شرایط جنگی و غیره بتراشند. لذا جامعه ایران چه در پیشبرد مبارزه امروز علیه جمهوری اسلامی و کنار زدن نیروهای ارتجاعی از سر راه خود و چه برای سلامت آینده خود نیاز به اعلام کیفرخواستی روشن به منظور برخورد ریشه ای، قاطع، با منتهای عدالت و انسانیت نسبت با این جنایات دارد.

برچیدن و کنار زدن جمهوری اسلامی از سر راه جامعه ایران طبعا شرط اصلی برای التیام زخم های ناشی از جنایات و نسل کشی های این رژیم است. نمی توان کلامی از برقراری عدالت واقعی در

جامعه ایران گفت مگر آنکه کل بساط حکومت اسلامی از جمله قانون مجازات اعدام و حبس ابد و قوانین قصاص و مجازات اسلامی ملغی و کل سیستم قضایی قرون وسطایی و کل دستگاه های آدم کشی جمهوری اسلامی برچیده شود. بعلاوه لازم است همه جنایتکاران اعم از دستور دهندگان و توجیه کنندگان و یا مجریان قتل عام و شکنجه ها و حبس ها برکنار و تحویل دادگاه شوند. این جز با سرنگونی کل نظام اسلامی ممکن نیست. یکی از دلایل مهمی که "جمهوری اسلامی باید برود"

دقیقا همین آغشته بودن دستان همه جناح ها و گروهها و عناصر سازنده اش به این جنایات در مقاطع مختلف است. اما از سوی دیگر پیگیری سرنوشت قربانیان، بازخواست جانینان، گرامیداشت یاد جانباختگان و برپایی دادگاه های مردمی و اعتراض های بین المللی و غیره که در این سالها بویژه از سوی خانواده های قربانیان این جنایت صورت گرفته، خود عرصه مهمی در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و همینطور شروع روند التیام جامعه ایران در مقابله با عوارض ناشی از این جنایات است. در این راه، قبل از هر چیزی لازم است ابعاد و دامنه این جنایات معلوم شود. جمهوری اسلامی از همان روز نخست و برپا کردن دادگاه های چند دقیقه ای و جوخه های اعدام بر پشت بام "مدرسه رفاه" تا به امروز که انسانها را تحت عنوان "قاچاقچیان مواد مخدر" در ملاء عام بدار میکشد، مشغول کشتار بوده است. این قتل ها علیرغم تفاوت هایشان همه در نیت اصلی که در پس آنها وجود دارد، مشترک اند. همه اینها بخاطر ارباب جامعه و حفظ حکومت اسلام اما تحت بهانه ها و توجیهات گوناگون صورت گرفته و دارد صورت میگردد. از به گلوله بستن و ترور کارگران بیکار تا حمله به کردستان و بمباران سندانج در فروردین ۵۸، از کشتار رهبران مردم ترکمن صحرا و دادگاه های خلخالی تا حمله به دانشگاه و کشتار و پاکسازی موسوم به "انقلاب فرهنگی" در سال ۵۹، از کشتار خونین ۳۰ خرداد و اعدام های ۶۳-۶۰ تا کشتار تابستان ۶۷، از ترور مخالفین سیاسی و چهره های اپوزیسیون در خارج کشور در اوضاع بعد از جنگ تا قتل های زنجیره ای و وزارت اطلاعات، از کهریزک و تجاوز سیستماتیک و کشتارهای ۸۸ تا اعدام گروهی "سلفی ها" در همین چند هفته پیش، همه و همه تنها ایستگاه هایی در مسیر حرکت یک ماشین واحد و عظیم جنایت و آدمکشی است. و این البته هنوز لیست همه جنایات نیست. جمهوری اسلامی جنایت بسیاری علیه بهائیان و معتقدین به مذاهب دیگر مرتکب شده است. بارها جنایات تکان دهنده ای علیه مهاجرین افغانستانی اعمال کرده است.

جنایات عظیمی در جریان پینوشه و هیتلر رسماً ثبت شود. این تنها راه واقعی کنار آمدن واقعی و منصفانه و انسانی با زخم هایی است که جمهوری اسلامی بر پیکر مردم به کار گرفته است. جامعه ایران وارد آورده است. حزب کمونیست کارگری همراه با خانواده های جانباختگان و داغداران این جنایات و همراه همه نهادها و افرادی که در این راه گام برداشته اند، به تلاش خود برای تحقق این هدف است. به این ترتیب بدون هیچ اغراقی جمهوری اسلامی رژیم صدهزار قتل و اعدام است. کشتار تابستان ۶۷ و یا اعدام های ۶۰ تا ۶۳ را باید خصلت نما و نماد این رژیم جنایت و خشونت و بیرحمی اسلامی و بعنوان لحظه تولد و ظهور اسلام سیاسی قلمداد کرد. محکوم کردن این اعدام ها و بازخواست آمران و عاملان آن نه فقط برای رهایی جامعه ایران بلکه جهت رهایی جهان از شر اسلام سیاسی یک ضرورت است.

اسامی و مشخصات همه قربانیان این جنایات، میزان حبس و شکنجه و محل دفن آنها و نحوه مرگ آنها باید معلوم شود. محل دقیق گورهای دسته جمعی که در تهران و سایر شهرها وجود دارد باید اعلام شود. تمامی آمران و دستور دهندگان، قضات و بازجویان و شکنجه گران و جلادان این جنایات باید معرفی شوند. تمام مقاماتی که از اخبار این جنایات اطلاع داشته و آنرا پنهان یا ناپود کرده اند باید معلوم و معرفی شوند. مسئولیت و جرم هرکس باید در دادگاه های علنی و عادلانه تحت نظارت مستقیم مردم ایران و جهان معلوم شود. باید برج ها و موزه های یادبود قربانیان این جنایات برپا شود و جهان به احترام آنها بپاخیزد و در عوض نام کسانی چون خمینی و خامنه ای و رفسنجانی و غیره در کنار امثال

حزب کمونیست کارگری ایران ۱۵ شهریور ۱۳۹۵ ۵ سپتامبر ۲۰۱۶

از صفحه ۱۴

چرا انقلاب ۵۷ شکست خورد؟

رهبران قابل اعتماد مردم دارد و حمید تقوایی به نظر من برجسته ترین این رهبران است که مواضعش در تحلیل جنبش ۸۸، در برخورد به جنبش کارگری، حمایتش از جنبش های مختلف تحت شعار، طبقه کارگر آزاد نمیشود مگر اینکه جامعه را آزاد کند، و ظاهر شدنش در نقش رهبر آنها و نه مهمان، نقد وی به حرکات بی پایه و غیر اجتماعی چپهای فرقه ای، به نظر من حککا را به یک حزب موفق تبدیل کرده و توانسته است آنرا ارتقا دهد. تلاشهای وی از سال ۲۰۰۴ توانسته حککا را علیرغم فشار چپ فرقه ای از داخل و از بیرون، به مقطع فعلی برساند که مایه امید بسیاری از فعالین نه تنها چپ، بلکه فعالین جنبش سرنگونی باشد. این خط را بایستی ادامه داد و چنین رهبری را تقویت کرد.

۲۲ آگوست ۲۰۱۹

